

بسم الله الرحمن الرحيم

«مدد الأعلام الأوحدي في فقه الأحكام الجعفری علیہ السلام»

تقريرات خارج الفقه الجعفری
للأستاذ السيد محمود المددی الموسوی

كتاب الطهارة

فصل في الاستنجاء

بتحرير الفقير مهدي بهرام بيگی

افصل فی الاستنجاء

استنجاء که از نجو می آید که عبارت است از ما خرج من البطن و استنجاء عبارت است از تنظیف موضع خروج نجو بعد در لسان فقهاء این استنجاء بکار برده شده است با دو تغییر:

یکی تعمیم به موضع بول.

و یکی هم اینکه مراد از تنظیف تطهیر است لذا اگر این موضع را تنظیف کند با مواد ضد عفونی کننده دیگر استنجاء اصطلاحی نمی باشد.

يجب غسل مخرج البول...

سید می فرماید که محل خروج بول غسلش واجب است. این وجوب چه وجوبی است؟ وجوب انحائی را داریم وجوب عقل نظری وجوب عقل عملی وجوب شرعی وجوب عرفی وجوب عقلائی و وجوب قانونی. مشخص است که مراد وجوب شرعی است که سه قسم دارد: نفسی و غیری و طریقی.

مراد وجوب غیری است یعنی تطهیر مقدمه است برای واجبی. مقدمه واجب که عبارت باشد از تطهیر مقدمه آن اعمال واجبی است که در صحتش طهارت شرط است که عبارت از نماز و طواف باشد. انسان در حال نماز و طواف باید بدنش طاهر باشد. پس این وجوب غیری شرعی است از باب اینکه شرط است در صحت نماز و طواف. اما آیا شرط صحت وضو است یا خیر؟ خیر لذا اگر قبل از تطهیر بدن وضوء گرفت این وضوء درست است اما برای نماز باید بعد از وضوء تطهیر کند. چرا در وضو شرط نمی باشد؟ للاصل و الروایة.

نصوص عدیده ای داریم در بعضی روایات داریم که وضوء را اعاده کند با توجه به این روایات صحاح که گفته است وضوء صحیح است یا حمل می کنیم به استحباب یا تساقط و تعارض می شود و رجوع می کنیم به اصل براءت از وجوب.

اصالة الصحة در نماز جاری نمی شود چرا که شبهه حکمیه است و در فعل غیر هم جاری می شود.

بالماء

معنای کلام سید این است که ه غیر ماء مطهر نمی باشد یعنی با مسح بالتراب و تراب نمی توان تطهیر کند انشاء الله این مورد بول است و روایت داریم:

وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۱۵

۸۲۹- ۱- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ وَ يُجْزِيكَ مِنَ الْإِسْتِنْجَاءِ ثَلَاثَةُ أَحْجَارٍ بِذَلِكَ جَرَتْ السُّنَّةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص- وَ أَمَّا الْبَوْلُ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ غَسْلِهِ.^۲

قبلاً گفتیم غسل انصراف به غسل به ماء دارد.

روایت دوم: ج ۱ ص ۳۴۸ ح ۲

وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۴۸

۱ (۴) - التهذيب ۱ - ۴۹ - ۱۴۴، و التهذيب ۱ - ۲۰۹ - ۶۰۵. و رواه في الاستبصار ۱ - ۵۵ - ۱۶۰.

و أورد صدره في الحديث ۱ من الباب ۱ من أبواب الوضوء.

و يأتي مثله في الحديث ۱ من الباب ۴ من أبواب الوضوء و في الحديث ۲ من الباب ۱۴ من أبواب الجنابة.

۲ شيخ حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۹۲۳- ۲- ۱ وَ عَنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بَرِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ: يُجْزِي مِنَ الْغَائِطِ الْمَسْحُ بِالْأَحْجَارِ وَ لَا يُجْزِي مِنَ الْبَوْلِ إِلَّا الْمَاءُ.

و لا یجزء من البول الا الماء

ضمنا این که در بول غیر ماء کفایت نمی کند مورد تسالم اصحاب هم است.

در مقابل ما روایاتی داریم که می گوید مسح بالاحجار کفایت می کند.

روایت:

وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۸۳

۷۴۷- ۴- ۲ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع إِنِّي أَبُولُ ثُمَّ أَتَمَسَّحُ بِالْأَحْجَارِ فَيَجِيءُ مِنِّي الْبَلَلُ^۳ - مَا يُفْسِدُ سَرَائِلِي قَالَ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ^۴.

در هر تقدیر اگر اینجا به احجار تطهیر نشود آن بلل نجس است چرا که یا بول است یا اگر بول نباشد با محل بولی که با ماء غسل نشده است ملاقات کرده و نجس می شود در حالی که امام فرمودند لا باس به مشخص می شود که تطهیر با حجر حاصل شده است.

لذا مشخص می شود که مسح به احجار موجب استنجاء محل بول هم می شود
کما اینکه موجب استنجاء محل غائط می شود.

مناقشة:

اولا:

۱ (۶) - التهذيب ۱ - ۵۰ - ۱۴۷، والاستبصار ۱ - ۵۷ - ۱۶۶، وأورده في الحديث ۶ من الباب ۹ من هذه الأبواب.

۲ (۴) - التهذيب ۱ - ۵۱ - ۱۵۰، والاستبصار ۱ - ۵۶ - ۱۶۵.

۳ (۵) - في المصدر - بعد استبرائي.

۴ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

سندش ضعیف است در این روایت دو نفر است که توثیق ندارد یکی حکیم بن مسکین و یکی هیشم بن ابی مسروق.

ثانیا:

مشکل دلالتی دارد این روایت کجا دارد که این رطوبت طاهر است؟! روایت می گوید لباس نجس نمی باشد و یک بحث این است که شیء نجس باشد ممکن است که شیئی نجس باشد اما منجس نباشد مثل متنجس دوم.

این که گفته شده است که احتمالش است که رطوبت نجس باشد اما منجس نباشد اما در استظهار عرفی این است که ناظر به این رطوبت است و رطوبت طاهر است. در اینجا ان قلت می آید که باید توضیح داده اشود.

ان قلت:

اگر این رطوبت طاهر است بر اساس این است که ماء قليل متنجس نمی شود در مقابل متنجس معتصم است بعد از مسح به حجر محل خروج می شود متنجس اگر این رطوبت ماء قليلی داشته باشد ملاقات دارد با متنجس به بول و ماها قائلیم ماء قليل معتصم است این از این جهت این است که این رطوبت حکم عدم بول را دارد که ممکن است حکم ماء قليل می باشد و ماء قليل متنجس نمی شود و یا اگر متنجس می شود این بلل متنجس دوم است و منجس نمی باشد اگر ،،،، اما این را می دانیم که اگر این مایع معتصم باشد اما لباس با محل بول ملاقات کرده است که متنجس اول باشد.

،،،،،

مصب سوال نماز نبوده است بلکه نجاست لباس بوده است. لذا اینطور نمی باشد اگر امام بفرماید که لا باس طرف برود و نماز بخواند.

با متنجس اول که ملاقات کند باعث نجاست لباس می شود.

قلت به دو جواب:

جواب اول:

محل ملاقات بول با بدن مقدار کمی است و باید نوک آلت به لباس برخورد کرده باشد و به طور طبیعی خود آلت برخورد می کند اما علم نداریم که نوک آلت برخورد کرده باشد به خصوص با لباسها و دشداشه ای که عربها می پوشیدند.

جواب دوم:

من سابقا معتقد بودم که ماء قليل در مقابل متنجس معتصم است اما یک اعتقادی داشتم که متنجس اول منجس است اما بعد از این روایت شبهه در ذهن ما آمد که متنجس اول که می خواهد با طاهر ملاقات کند دو صورت دارد از آنجا که در ملاقات باید بین ملاقی و ملاقی رطوبت مسریه باشد تارة رطوبت مسریه ماء قليل می باشد و تارة غیر ماء مطلق باشد اگر غیر ماء مطلق باشد خوب منجس است و اگر ماء قليل باشد خوب خود ماء قليل معتصم است در مقابل متنجس دیگر نمی تواند منجس باشد.

فرض کنید که پوست نجسی داشته باشیم و ماء کری داخل آن باشد و دست را داخل ماء بزنید و به پوست بچسبانید در این صورت دیگر دست متنجس نمی شود چرا که اتصال دست با پوست ماء کر است بله اگر دست را فشار دهید که اتصال بین ماء متصل دهنده با ماء معتصم قطع شود در اینجا دست متنجس می شود چرا که ماء قليل بین دست و پوست در مقابل عین معتصم نمی باشد اما باز در هنگام بیرون آوردن با برخورد با معتصم طاهر می شود.

باید روایاتی که در مورد ،،،،

موافق باقاعده عدم منجسیت است.

دست با متنجس یا نجس خشک اگر برخورد کند اثری ندارد و نیاز به سرایت دهنده دارد که یا ماء قليل است یا غیر ماء قليل است در جایی که ماء قليل است چون معتصم است در مقابل متنجس بنا بر قاعده.

اگر تمام روایات در مورد غیر ماء قليل باشد در آن صورت متنجس اول هم منجس نمی باشد و این روایت هم موید است.

در هر صورت این روایت نمی تواند دلیل باشد چرا که سندش ضعیف است.

““

این روایت معارض هم دارد روایت و صحیح عیص بن قاسم است:

وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۵۰

۹۲۷-۲-۱ وَ عَنْهُ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعِصِيِّ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ بَالَ فِي مَوْضِعٍ لَيْسَ فِيهِ مَاءٌ فَمَسَحَ ذَكَرَهُ بِحَجَرٍ وَ قَدْ عَرِقَ ذَكَرُهُ وَ فَخَذَاهُ قَالَ يَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَ فَخَذِيهِ الْحَدِيثُ.^۲

دو روایت قبلی نمی تواند معارضه کند چرا که لسان آنها مطلق است و روایت قبل می تواند مقید آنها باشد.

&&&&

۳ روایت دوم: گفته شده است از این روایت استفاده می شود برای تطهیر مخرج بول مسح کفایت می کند و غسل نیاز نمی باشد:

وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۸۴

۷۵۰-۷-۴ وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- فَقَالَ إِنِّي رُبَّمَا بُلْتُ فَلَا أَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ وَ يَسْتَدُّ ذَلِكَ عَلَيَّ فَقَالَ إِذَا بُلْتَ وَ تَمَسَّحْتَ فَاْمَسَحْ ذَكَرَكَ بِرِيقِكَ فَإِنْ وَجَدْتَ شَيْئًا فَقُلْ هَذَا مِنْ ذَلِكَ.^۶

۱ (۲) - التهذيب ۱ - ۴۲۱ - ۱۳۳۳.

۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۳ شنبه ۱۴/۱۱/۹۶.

۴ (۱) - التهذيب ۱ - ۳۵۳ - ۱۰۵۰.

۵ (۲) - الوجه في حديث سماعة و حنان، أن البواطن لا تنجس لما يأتي، و أن ملاقة البلل الطاهر من المخرج غير متيقنة غالباً، و هو طاهر غير ناقض للطهارة فلا باس به مع احتماله التقية (منه قده).

۶ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

بین سوال و جواب ربطی نمی باشد سوال چیز دیگری است و جواب چیز دیگری است حال یا راوی متوجه جواب نشده است و یا امام سوال راوی را فهمیده است و اینطور چطور جواب داده اند لذا باید بیخیال سوال شد.

خوب فرد آب نداشته است هنگام بول و این سخت بوده برای او که بدون تطهیر بماند. ،،،

اگر از این جهت بوده است که می گفته است لباسهایم نجس می شود به مخرج در جواب می بایست بگوییم فامسح بحجر او شجر تا خشک شود و لباس نجس نشود.

اما جواب امام در ارتباط با آن سوال نمی باشد. سوال متناسب با جواب امام این است که من بعد از قضاء حاجت لباسم به بول نجس می شود و امام فرمودند که آب دهن بیانداز تا بعد از آن اگر خیزی در لباس دیدی ندانی مال این آب دهان است یا بول و محکوم به طهارت شود لذا امام یک جواب عامیانه داده اند نه جواب فقیهانه.

لذا ربطی بین سوال و جواب نمی باشد اما در نظر فقهاء این خللی از نظر دلالت بر روایت نمی باشد اما ما گفتیم این خللی است که دیگر عقلاء به آن روایت تمسک نمی کنند. مثلاً سوال می کند از عدالت زید و مجیب می گوید چگونه شما در مورد عدالت زید سوال می کنی در حالی که من در پشت عمرو نماز می خوانم گفته ایم دیگر از جواب نمی توان استفاده کرد عدالت زید را.

اما با توجه به اینکه این روایت خلل نداشته باشد.

گفته اند که این موضع خروج می شود طاهر به ریق چرا که اگر طاهر نشود این بلل و ریق نجس و متنجس اول است و موجب نجاست می شود لذا لباس هم می شود نجس.

مناقشه:

این روایت دلالت نمی کند که ریق طاهر است این روایت علی القاعده است ناظر به کسی است و رطوبتی خارج می شود و همیشه مشکل دارد که می گوید که نکند این

رطوبت بول باشد. این احتمالش است که اگر اینطور معنا بکنیم که ریق را به موضع بمالد بشود موضع طاهر است ،،،، لذا به مناسبت بین حکم و موضوع مراد ای است که غیر موضع خروج را باید به ریق بمالد تا در آینده اگر رطوبتی دیده شد مشخص نشود بول است یا غیر بول. باز گفته نشود که پس ارتباط بین سوال و جواب درست شد چرا که سوال سائل از نحوه تطهیر مخرج بول بوده است و جواب امام در مورد نجاست ملاقی با مخرج است.

این روایت سندش خوب است اما دلالت ندارد که آب دهان مطهر است.

روایت سوم: خبر عبد الله بن بکیر.

وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۵۱

۹۳۰-۵-^۱ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يُبُولُ وَ لَا يَكُونُ عِنْدَهُ الْمَاءُ فَيَمْسَحُ ذَكَرَهُ بِالْحَائِطِ قَالَ كُلُّ شَيْءٍ يَابِسٍ ذَكِيٌّ^۲.

اولا سند ضعیف چرا که محمد بن خالد در روایت است.

ثانیا: مراد امام نمی باشد هر خشکی طاهر است مراد این است هر شیء خشکی منجس نمی باشد نه اینکه متنجس نمی باشد.

ربط بین سوال و جواب این است که این شخص در مورد نجاست ملاقی با ذکر سوال کرده است و امام فرمودند که وقتی خشک شود دیگر منجس نمی شود.

ان قلت:

^۱ (۱) - التهذيب ۱ - ۴۹ - ۱۴۱، والاستبصار ۱ - ۵۷ - ۱۶۷.

^۲ (۲) - في الاستبصار ۱ - ۵۷ - ۱۶۷ زكي.

^۳ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

در آن زمان بین اهل سنت این بوده است که مخرج بول با مسح به جدار طاهر میشود و امام در مقام تقیه اینطور جواب داده اند و سوال و جواب در مورد تطهیر مخرج است نه طهارت ملاقی.

قلت:

جواب تقیه ای باید کم باشد و بگوید نعم نه اینکه کلام عامی بگوید و مطلقا بگوید. حاصل اینکه مخرج بول یک مطهر بیشتر ندارد که ماء باشد و ما دلیلی نداریم که مطهری داشته باشیم برای مخرج غیر ماء.

در صورت شک در این که مخرج بول بعد از مسح طاهر است یا خیر؟

در نظر مشهور استصحاب نجاست جاری است بخلاف ما که استصحاب را در شبهات حکمیه جاری نمی دانیم باید نوبت به قاعده طهارت برسد مثلاً بعد از بول با دستمال کاغذی پاک کرد قاعده طهارت می گوید طاهر است اما ما روایت داریم که روایات می گفت مخرج بول طاهر نمی باشد الا بالماء.

...یغسل بالماء مرتین...

مراد از مرتین این است که آب را قطع کند مرة به انقطاع و اتصال حاصل می شود باید بین دو غسل فاصله ای بیفتد اگر دو ساعت ماء قلیل ممتد بیاید این را یک مرتبه می گویند صدق نمی کند که دست را مرتین یا مرات شسته است.

این مرتین آن نزاع معروف است که آیا باید دو مرتبه شست یا یک مرتبه کفایت می کند.

الان بحث ما دقیقاً در مخرج بول است گاهی اوقات بول به غیر مخرج از بدن برخورد می کند این بحث ما در مورد بولی که به بدن برخورد می کند نمی باشد وقتی بیرون می آید متعارفاً مقدار کمی از اطراف مخرج را بولی می کند بحث در مورد آنجاست.

فقهاء چهار موقف دارند:

عده ای گفته اند یک مرتبه کفایت می کند مطلقا.

عده ای گفته اند دو مرتبه باید شسته شود مطلقا.

عده ای گفته اند تعدد در ماء قليل است و در کر یک مرتبه کفایت می کند.

عده ای هم احتیاطی شده اند و فتوا نداده اند.

پس بحث ما در مورد محل خروج بول است. ببینیم دلیل این علماء چه می باشد.

^۱ مشهور علمای ما تعددی هستند.

دلیل قائلین به تعدد که گفته شود دلیل قائلین به مرة مشخص می شود:

تمسک کرده اند به دسته ای از روایات:

صحيح ابی اسحاق النحوی:

وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۳۹۵

۳۹۶۱-۳-۲ و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ النَّخْوِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَوْلِ يُصِيبُ الْجَسَدَ قَالَ صُبَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ مَرَّتَيْنِ.^۳

مناقشه:

بعضی گفته اند که این روایت اصلا مخرج بول را شامل نمی شود یا مراد این است که بول دیگری به بدن انسان اصابت کند یا بول خودش به غیر مخرج از بدن اصابت کند. به مخرج بول نمی گویند اصابه البول بعضی هم فرمودند که یصیب الجسد شامل جایی است که بول از شخص دیگری باشد مثلا شخصی در کوچه مشغول بول است و مقداری از بول او به بدن ما برخورد می کند. ،،،، مراد از اصابت اصابت خارجی است

^۱ یکشنبه ۹۶/۱۱/۱۵.

^۲ (۴) - التهذيب ۱ - ۲۴۹ - ۷۱۶، و آورده في الحديث ۴ من الباب ۲۶ من أحكام الخلوة.

^۳ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

و الا مخرج ،،،، لذا حمل شده است بر اصابت از بول دیگری و این فرد نادری است و خیلی کم می باشد که اصابت به دیگری کند.

از آیات قرآن استفاده می شود که خداوند نه در مقام تشریع و در مقام عقاب ،،، به کسی ظلم می کند و این که قیچی بکند این ظلم است لذا معنای آن را رد می کنیم بر اهلش.

هر چه عقب تر بروید به ندرت سن انسانها سی سال می شده است عمر ائمه که ثبت شده است به ندرت به پنجاه سال می رسیده است مثلاً امام جعفر صادق علیه السلام که شیخ الائمه بوده است عمرش شریفشان ،،، می باشد.

در کتاب الاعلام دقت کنید دائماً زیر شصت سال است.

سلمان یک شخص معما گونه است مثلاً سن ایشان را تا سیصد سال ذکر شده است سن شریفشان هم مثل خودشان معما گونه بوده است و اگر طول مدت زیاد عمر ذکر شده است برای افرادی هم ذکر شده است به خاطر روایات بوده است یعنی در روایت آمده است

ما گفتیم که به مخرج بول معلوم نمی باشد اصابت صدق کند اما اینجا الغاء خصوصیت عرفی می شود که بول به پا بخورد یا به مخرج بول بخورد و لو اصابه صدق نکند یا مشکوک الصدق نمی باشد عرفاً بین دست و پا و مخرج بول نمی باشد.

مرتین شستن سختی خاصی نسبت به مرة واحد ندارد که بخواهیم بگوییم که نکته تسهیل باعث می شود که الغاء خصوصیت نکنند.

روایت دوم معتبر حسین بن ابی العلاء:

وسائل الشيعة ؛ ج ۳ ؛ ص ۳۹۵

۳۹۶۲-۴-۱ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْبَوْلِ يُصِيبُ الْجَسَدَ قَالَ صُبَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ مَرَّتَيْنِ فَإِنَّمَا هُوَ مَاءٌ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الثَّوْبِ يُصِيبُهُ الْبَوْلُ قَالَ اغْسِلْهُ مَرَّتَيْنِ الْحَدِيثُ.^۲

در این روایت هم مرتین آمده است.

در این روایت و روایات قبلی صب علیه الماء آمده است فقهاء از این استفاده کرده اند که مراد از ماء قليل بوده است چرا که ماء کر ماء بئر و نهر بوده است که صب ماء به اینها معنا ندارد و به محض اینکه غرفه ای از این ماء بگیری ماء قليل می شود.

اما مراد از انما هو ماء این است که اشعار کند که مثل محل غائط نیاز به دست کشیدن نمی باشد یا مثل دیگر نجاسات نیاز به دست کشیدن نمی باشد.

صحیح احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی:

وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۴۵

۹۱۵-۹-۲ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ النَّوَائِرِ لِأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ الْبَرْزَنْطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَوْلِ يُصِيبُ الْجَسَدَ قَالَ صُبَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ مَرَّتَيْنِ فَإِنَّمَا هُوَ مَاءٌ.^۴

° در مقابل یک قولی است که یکبار کفایت می کند و لو با ماء قليل تعدد نیاز نمی باشد اینها استشهاد کرده اند به روایاتی که ظاهرشان کفایت مره است:

روایت،،،، یونس بن یعقوب:

وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۱۶

۱ (۵) - الکافی ۳ - ۵۵ - ۱ ، تقدم صدره أيضا في الحديث ۱ من الباب ۲۶ من أبواب الخلوة و يأتي ذيله في الحديث ۱ من الباب

۳ من هذه الأبواب.

۲ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۳ (۱) - السرائر ۴۷۳.

۴ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

° دوشنبه ۹۶/۱۱/۱۶.

۸۳۳- ۵- ۱ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ الْوُضُوءُ الَّذِي افْتَرَضَهُ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ لِمَنْ جَاءَ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ بَالٍ قَالَ يَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَ يَذْهَبُ الْغَائِطُ ثُمَّ يَتَوَضَّأُ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ.^۳

““

وجه استدلال:

امام فرمودند که ذکر خودش را غسل می کند و امام فرمودند مرتین و امام در مقام بیان می باشند از اینکه مرتین را فرمودند استفاده می شود تعدد معتبر نمی باشد. خصوصاً در روایت نسبت به وضوء مرتین مرتین آورده است و از مسلمات فقه است که دو مرتبه شستن واجب نمی باشد بعد امام مستحب را بفرمایند و واجب را نفرمایند لذا به وضوح دلالت می کند که تعدد معتبر نمی باشد. لذا گفته اند این روایت اگر نگوییم نص است کالنص است در این که تعدد نیاز نمی باشد.

بینید ما یک اطلاق لفظی داریم و یک اطلاق مقامی داریم اطلاق لفظی عبارت است ذکر لفظ بلا قید و اطلاق مقامی عبارت است سکوت در موضعی که باید کلامی بگوید مثلاً شما می روید در یک مدرسه می خواهید درس بخوانید یا درس بدهید و می گوید شرائط ورود مدرسه چیست؟ سه شرط می گوید و شرط چهارمی مثلاً تععم را نمی گوید شما از این که تععم را نمی گوید استفاده می کنید تععم معتبر نمی باشد اگر رفتید و گفتند که تععم شرط است در نظر عرف این جا جای اعتراض است که چرا دیروز نگفتی بخلاف جایی که لفظی را بکار می برد مثلاً می گوید طلبه شهرستان را می پذیرد نه طلبه قم. بعد فردا می گوید مراد از شهرستان شهرستانهایی که حوزه ندارند. دیروز کلام را مطلق بکار برد به ارتکاز می بیند که آن سکوت اظهر از این اطلاق لفظی

۱ (۶) - التهذيب ۱ - ۴۷ - ۱۳۴.

۲ (۷) - في نسخة "افتراض". (منه قده).

۳ شيخ حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

است وجدانا. اینجا یک نحوه از عرفیت است که شرائط را به طور کلی بگوید و جزئیات را نگوید اما درسکوت اینطور نمی باشد ارتکازا.

در ما نحن فیه امام فرمودند یغسل و فرمود مرتین در مباحث گذشته گفتیم که غسل اطلاق دارد هم شامل مرة و مرتین می شود ما گفتیم که مرتین هم از افراد غسل است ،،،

همیشه در ذهن شریف این باشد که هر مفهومی که مصادیقی دارد هر گاه مصادیق متعدد می شود دیگر مصداق نمی باشند زید مصداق انسان و عمرو هم مصداق انسان می باشند اما زید و عمرو با هم مصداق انسان نمی باشد.

دیگر مرتین مصداق غسل نمی باشد. اطلاق مقامی خطاب داریم و اطلاق مقامی شریعت داریم و منافاتی ندارد که یک خطاب مقامی داشته باشد در عین حال اطلاق مقامی شریعت نمی باشد.

خوب وقتی مرتین مصداق غسل نشد لذا سکوت کرده اند از مرتین می شود اطلاق مقامی نسبت به مرتین می شود.

لذا به نکته اظهریت اطلاق مقامی و یکی اینکه مرتین را در مورد وضوء فرموده است که مستحب است گفتیم کالنص است.

روایت دوم:

روایت جمیل بن دراج:

وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۴۹

۹۲۶- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا انْقَطَعَتْ دِرَّةٌ^۲ الْبَوْلِ فَصَبَّ الْمَاءَ.^۳

این روایت هم اطلاق مقامی دارد.

بعضی گفته اند که این روایت در مقام بیان از حساب مرة و تعدد نمی باشد بلکه در مقام این است که بگوید که استبراء لازم نمی باشد.

این خیلی روشن نمی باشد چون که در روایت اصلاً بحثی از استبراء هم نمی باشد.

البته ما می گوئیم که در نظر ما هم اطلاق نسبت به مرة و مرتین نمی باشد و نسبت به این مسئله مجمل است.

روایت نشیط بن صالح:

وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۴۴

۹۱۱- ۵- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ التَّهْدِيّ عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ نَشِيطِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ كَمْ يُجْزِي مِنَ الْمَاءِ فِي الْإِسْتِنْجَاءِ مِنَ الْبَوْلِ فَقَالَ مِثْلًا مَا عَلَى الْحَشْفَةِ مِنَ الْبَلَلِ.^۴

این را دقت کنید در این روایت دارد قبل از اینکه وارد استدلال شویم یک اشکالی در دلالت است در روایت است که دو برابر از قطره کوچکی که باقی می ماند کفایت می کند در خیلی از اوقات قطره هم نمی باشد بلکه خیسی است و آن اشکال این اس که با دو قطره اصلاً غسل محقق نمی شود.

این را یکی دو تا توجیه کرده اند:

^۱ (۶) - التهذيب ۱ - ۳۵۶ - ۱۰۶۵.

^۲ ریزش.

^۳ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۴ (۱) - التهذيب ۱ - ۳۵ - ۹۳، و رواه في الاستبصار ۱ - ۴۹ - ۱۳۹.

^۵ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

توجیه اول: لسان لسان مبالغه است یعنی نیاز نمی باشد که آب بسیاری استعمال کنید و الا منظور دقیقاً دو قطره نمی باشد بیش از دو قطره است اما مقدار کمی است. مراد این است که حداقل مقداری که غسل حاصل شود کفایت می کند.

توجیه دوم:

گاهی اوقات فرد دچار وسواسی شده است وقتی وسواس می شود ما به قدر بسیار کم می گوئیم که او به حد اعتدال برسد. مثل می گوید که چه مقدار باید غسل کنم می گوئیم ۱۵ ثانیه و می دانیم این کلام را که گفتیم ۱۰ دقیقه زیر آب می ماند و اگر بگوئیم ده دقیقه یکساعت زیر آب می ماند.

وجه استدلال:

امام فرمود مثلاً ما علی الحشفه دو برابر آن قطره. دو برابر دو مصداق دارد یکی اینکه در دو مرتبه هر مرتبه یک قطره بیاندازیم یا در یک مرتبه دو برابر قطره بریزیم نسبت به این دو مورد اطلاق لفظی دارد.

مناقشه:

آیا از این فهمیده می شود که مرتین کافی نمی باشد؟ خیر چرا که امام در مقام بیان کمیت است اما اینکه چند مرتبه باشد امام در مقام بیان نمی باشد.

ضمن اینکه این حدیث ضعیف است در سند هیثم ابن ابی مسروق می باشد.

لذا عمده در باب روایت اول بود که موثقه یونس بن یعقوب بود.

^۱ پس ما با دو طائفه از روایات سرو کار داریم طائفه ای که می گویند دو بار شسته شود و روایاتی که اشاره ای به دفعات نکرده است و اطلاق دارد که فقهاء ما روایاتی مطلق را به این روایات تعدد قید زده اند.

نکته ای را که قبلا اشاره کنیم این درست است که این جا می توانیم مطلق را بر مقید می کنیم اما باید دقت کرد که اینجا اطلاق مقامی است که در این صورت رفع ید از اطلاق مقامی می کنیم اطلاق مقامی که قید مرة ذکر نشده است.

مناقشه:

نکته اول این است که حمل مطلق بر مقید با رفع ید از اطلاق باید عرفی باشد اگر برا استنجاء دو مرتبه نیاز است جایی برای اطلاق نمی باشد. مثلا کسی از شما سوال کند که چگونه تطهیر کنیم؟ و واقعا چند مرتبه نیاز باشد عرفی نمی باشد که بگوییم که خود را بشور. اگر نگوییم اینجا ظهوری پیدا می کند که دوبار لازم نمی باشد. ظهوری که قابل رفع ید از آن نمی باشد. روایت نمی تواند قید بزند آن اطلاق را.

،،، سوال دوستان.

در اینجا با توجه به این که ما فی الجملة حمل مطلق بر مقید را قبول داریم اما در اینجا نکته ای برای اطلاق است که قابل رفع ید نمی باشد و قید بر دار نمی باشد. نهایتا روایت مقید حمل بر نزاهت می شود یا بیانی دیگر دارد که خواهیم گفت. سکوت در مقام بیان یعنی سکوتی در جایی که باید بیانی بود عرفا این می شود اطلاق مقامی.

این جمع عرفی نمی باشد که حمل بر مقید کنیم بلکه جمع این است که روایت مقید حمل بر اکثر نزاهت شود.

نکته دوم:

آب قلیل در ملاقات با عین نجس معتصم نمی باشد و تطهیر باید با آب طاهر باشد این که امام در روایت فرمودند که دو قطره کفایت می کند به خاطر این است که قطره اول با عین برخورد کرده و متنجس شده و نمی تواند مطهر باشد و ماء دوم است که طاهر است و می تواند مطهر باشد. لذا قطره اول شاید برای زوال عین بوده است و قطره دوم می شود طاهر.

پس تطهیر با یک قطره طاهر کافی است و عادتاً ما مقداری آب می ریزیم که در لحظه اول مزیل می باشد و در لحظات بعدی مطهر است. یعنی اگر یک بار آب بریزیم که در این ریختن مقداری استمرار باشد می تواند مطهر باشد.

نکته سوم: که عمده نکات است.

گفتیم بول و تطهیر محل بول خیلی محل ابتلاء است در روز چند بار بول می کنند. خوب اصحاب ائمه خودشان را تطهیر می کردند اما اگر تطهیر می کردند حال چه طور بوده است نمی دانیم اما اتفاقی بوده است و اختلافی در آن بین اصحاب نبوده است و الا به ما منعکس می شده است. خوب در امر تطهیر دو بار آب ریختن خیلی غیر متعارف است و اگر اینطور بود به ما منعکس می شد. بلکه در شستن صورت متعارف است که چند بار بشویم. اما در تطهیر و صب الماء تعدد امر غیر متعارفی است و در عین حال امر قضاء حاجت خیلی مبتلاء به بوده است و اگر اینطور بود به ائمه رجوع می شد و سوال می شد در حالی که کلاً سه روایت داشتیم در این مسئله. در عین اینکه عامه هم یکبار می شستند. ،،، لذا مطمئنیم که آنها هم یکبار می شسته اند.

لذا ما گفتیم که یکبار کفایت می کند.

نظیر این را در غسل هم گفته ایم گفتیم انحاء زیادی در غسل داریم و اصحاب خیلی غسل می کردند و اگر ترتیب معتبر بود غیر متعارف بوده و حتماً باید به ما می رسیده است بخصوص اینکه در آن زمان غسل ارتماسی متعارف نبوده است. لذا مطمئن می شویم که ترتیب نیاز نمی باشد. در روایتی ترتیب نیامده است و فقط وقتی از حضرت خواستن که کیفیت غسل را بگویند امام می فرمایند که اول آب بریز روی سر و بعد آب بریز روی رکب ایمن و بعد ایسر،،،، لذا ما حتی قائل شدیم بین سر و بدن هم ترتیب نمی باشد

خوب اگر شک کردیم که یک مرتبه باید شست یا دو بار متقضای اصل عملی چه می باشد؟ این جا دوباره بر می گردد به مبنایی که در اصول است و آن اینکه آیا

استصحاب در شبهات حکمیه جاری می شود یا خیر؟ اگر جاری بدانیم قائل به نجاست می شویم قبل از صب الماء مخرج نجس بود و بعد از ریختن یکبار شک می کند مخرج بول نجس است یا خیر استصحاب می گوید نجس است. اما کسانی که استصحاب را در شبهات حکمیه جاری نمی دانند اینجا مجرای قاعده طهارت است.

دقت کنید شبهه حکمیه و موضوعیه با هم فرقی ندارد و هر دو شک ما در مجعول و تکلیف فعلی است و شک در جعل معنا ندارد. نمی دانم این بدن من که یک ساعت پیش طاهر بود الان طاهر است یا خیر. در شبهات موضوعیه منشأ شک من امر خارجی است و در شبهات حکمیه منشأ شک من شبهه حکمیه است. نمی دانم بدن من طاهر است یا نجس؟ استصحاب میگوید قبلاً نجس بود و الان نجس است.

پس به مقتضای ادله لفظیه می گوییم یکبار کفایت می کند و از اطلاق مقامی استفاده کردیم و اما اگر دست ما از اصل لفظی کوتاه باشد نوبت می رسد به اصل عملی که به مقتضای آن هم یکبار کفایت می کند.

۱...و الأفضل ثلاث بما یسمى غسلاً...^۲

افضل این است که مخرج بول را سه بار بشوید. این مستحب است

وجه الاستدلال: الروایة.

دلیل هم یک روایت است که روایت زراره باشد:

^۱ فصل فی الاستنجاء یجب غسل مخرج البول بالماء مرتین ...

^۲ فصل فی الاستنجاء ... و لا یجزی غیر الماء و لا فرق بین الذکر و الأنثی و الخنثی كما لا فرق بین المخرج الطبیعی و غیره معتاداً أو غیر معتاد و فی مخرج الغائط مخیر بین الماء و المسح بالأحجار أو الخرق إن لم یعد عن المخرج علی وجه لا یصدق علیه الاستنجاء و إلا تعین الماء و إذا تعدی علی وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط علی فخذ من غیر اتصال بالمخرج یتخیر فی المخرج بین الأمرین و یتعین الماء فیما وقع علی الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بینهما أكمل و لا یتبر فی الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و فی المسح لا بد من ثلاث و إن حصل النقاء بالأقل و أن یحصل بالثلاث فإلی النقاء فالواجب فی المسح أكثر الأمرین من النقاء و العدد و یجزی ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و یکنی کل قالع و لو من الأصابع و یتبر فی الطهارة و لا یشرط البکارة فلا یجزی النجس و یجزی المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم یطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم یکن لاقی البشرة بل لاقی عین النجاسة و یجب فی الغسل بالماء إزالة العین و الأثر بمعنی الأجزاء الصغار التي لا تری لا بمعنی اللون و الرائحة و فی المسح یکنی إزالة العین و لا یضر بقاء الأثر بالمعنی الأول أيضاً.

۹۱۲-۶-۱ و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ:

كَانَ يَسْتَنْجِي مِنَ الْبَوْلِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ مِنْ الْغَائِطِ بِالْمَدَرِ وَ الْخِرْقِ.^۲

الاحتمالات في عبارة: «زراره قال: كان يستنجي...»

در اینجا دارد «زراره قال: كان يستنجي...»: در ضمیر «قال» و به تبع «كان» دو احتمال است:

الاحتمال الاول: قال زرارة و كان الامام عليه السلام

احتمال اول این است که ضمیر «قال» به زراره برگردد و ضمیر «كان» به امام باقر یا صادق علیهما السلام برگردد. امام باقر یا صادق علیهما السلام اینچنین تطهیر می کرد کما اینکه مرحوم صاحب معالم گفته است ضمیر به امام باقر علیهما السلام بر می گردد چرا که زراره بیشترین روایات را از ایشان نقل می کند. این افضلیت را نشان می دهد چرا که استمرار نشان دهنده افضلیت است.

الاحتمال الثاني: قال الامام عليه السلام و كان النبي صلى الله عليه وآله

احتمال دوم این است که ضمیر «قال» به امام علیهما السلام بر گردد و ضمیر «كان» به پیامبر ﷺ برگردد هر احتمالی که باشد اشکالی ندارد این فعل معصوم علیهما السلام است این معصوم نبی ﷺ باشد یا امام علیهما السلام و کان دال بر استمرار می کند.

در اینجا سید فرمودند «افضل» فرمودند «اولی» شاید به خاطر این بوده است چون احتمال استحباب و رجحان شرعی است یعنی این احتمال است شاید طبع امام علیهما السلام این بوده است چرا که سه بار شستن انظف از دو بار شستن است لذا ممکن است یک امر شخصی بوده است. لذا روشن نمی باشد که مرحوم سید هم قائل به استحباب بوده اند.

۱ (۲) - التهذيب ۱ - ۲۰۹ - ۶۰۶، وفي التهذيب ۱ - ۳۵۴ - ۱۰۵۴.

۲ وسائل الشيعة؛ ج ۱؛ ص ۳۴۴، شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۱... و لا يجزي غير الماء...^۲

غير ماء مجزى نمی باشد با گلاب و الكل و ... تطهير و استنجاء حاصل نمی شود و جهش هم این است که در روایت بود که تطهير با غسل حاصل می شود و غسل هم منصرف است به ماء.

۳... و لا فرق بين الذكر و الأنثى و الخنثى...^۴

در روایت داریم ما اصابه البول نیاز به غسل دارد ما از قید مرتین رفع ید کردیم اما از اصلش که رفع ید نکردیم گفتیم یا اصابه البول تطهير مخرج را می گیرد یا به الغاء خصوصیت این را شامل می شود و روایت اطلاق دارد و فرقی بین مونث و مذکر و خنثی نمی گذارد.

^۱ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين و الأفضل ثلاث بما يسمى غسلا ...

^۲ فصل في الاستنجاء ... و لا يجزي غير الماء و لا فرق بين الذكر و الأنثى و الخنثى كما لا فرق بين المخرج الطبيعي و غيره معتادا أو غير معتاد و في مخرج الغائط مخير بين الماء و المسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء و إلا تعين الماء و إذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين و يتعين الماء فيما وقع على الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بينهما أكمل و لا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و في المسح لا بد من ثلاث و إن حصل النقاء بالأقل و أن يحصل بالثلاث فالإلى النقاء فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء و العدد و يجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و يكفي كل قالع و لو من الأصابع و يعتبر فيه الطهارة و لا يشترط البكارة فلا يجزي النجس و يجزي المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون و الرائحة و في المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

^۳ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين و الأفضل ثلاث بما يسمى غسلا و لا يجزي غير الماء ...

^۴ فصل في الاستنجاء ... كما لا فرق بين المخرج الطبيعي و غيره معتادا أو غير معتاد و في مخرج الغائط مخير بين الماء و المسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء و إلا تعين الماء و إذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين و يتعين الماء فيما وقع على الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بينهما أكمل و لا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و في المسح لا بد من ثلاث و إن حصل النقاء بالأقل و أن يحصل بالثلاث فالإلى النقاء فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء و العدد و يجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و يكفي كل قالع و لو من الأصابع و يعتبر فيه الطهارة و لا يشترط البكارة فلا يجزي النجس و يجزي المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون و الرائحة و في المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

۱... كما لا فرق بين المخرج الطبيعي

و غيره معتادا أو غير معتاد...^۲

دلیل اطلاق روایتی داشتیم که الان خواندیم در روایت داشتیم: «عن البول يصيب الجسد» که این مطلق است که چه از محل معتاد خارج شود یا از محل غیر معتاد و این مفروق عنه است که این مایع خارج شده از مخرج غیر معتاد بول است.

از مرتین روایت رفع ید می کنیم اما از مابقی که رفع ید نمی کنیم. لذا ما بقی مستند ماست در این حکم.

۳... و في مخرج الغائط مخير بين الماء و المسح بالأحجار أو الخرق...^۵

از مخرج بول فارق شدیم وارد می شویم در مخرج غائط: در مخرج غائط شخص مخیر است که با ماء تطهیر کند یا با مسح حال مسح به احجار باشد یا به پارچه باشد.

^۱ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين و الأفضل ثلاث بما يسمى غسلا و لا يجزي غير الماء و لا فرق بين الذكر و الأنثى و الخنثى

^۲ فصل في الاستنجاء ... و في مخرج الغائط مخير بين الماء و المسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء و إلا تعين الماء و إذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين و يتعين الماء فيما وقع على الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بينهما أكمل و لا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و في المسح لا بد من ثلاث و إن حصل النقاء بالأقل و أن يحصل بالثلاث فإلى النقاء فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء و العدد و يجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و يكفي كل قالع و لو من الأصابع و يعتبر فيه الطهارة و لا يشترط البكارة فلا يجزي النجس و يجزي المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون و الرائحة و في المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

^۳ شنبه ۹۶/۱۲/۰۵.

^۴ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين و الأفضل ثلاث بما يسمى غسلا و لا يجزي غير الماء و لا فرق بين الذكر و الأنثى و الخنثى كما لا فرق بين المخرج الطبيعي و غيره معتادا أو غير معتاد ...

^۵ فصل في الاستنجاء ... إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء و إلا تعين الماء و إذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين و يتعين الماء فيما وقع على الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بينهما أكمل و لا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و في المسح

نسبت به ماء ما روایات متفرقه ی عدیده ای داریم که امر به غسل شده است که از آن مطهریت ماء استفاده می شود. بعضی استناد کرده اند به آیه شریفه: «و انزلنا من السماء ماء طهورا» که ما قبول نکردیم و طهارت در آیه طهارت تکوینی و نزاهت است و بحث ما در مورد طهارت اعتباری است.

وجه الاستدلال: الروایات.

اما روایاتی داریم که غسل بالماء در تطهیر مخرج غائط کفایت می کند کما اینکه مسح با حجر و خرق هم کافی است.

الرواية الأولى: موثقة عمار:

روایت اول: موثقه عمار است:

۹۱۸-۱-۱ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقٍ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ قَالَ:

إِذَا بَالَ الرَّجُلُ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شَيْءٌ غَيْرُهُ فَإِنَّمَا عَلَيْهِ أَنْ يَغْسِلَ إِحْلِيلَهُ وَحَدَّهُ وَلَا يَغْسِلَ مَقْعَدَتَهُ وَإِنْ خَرَجَ مِنْ مَقْعَدَتِهِ شَيْءٌ وَلَمْ يَبْلُ فَإِنَّمَا عَلَيْهِ أَنْ يَغْسِلَ الْمَقْعَدَةَ وَحَدَّهَا وَلَا يَغْسِلَ الْإِحْلِيلَ.^۱

در روایت تعبیر به «انما» آمده است که برای حصر است این حصر به این معنا نمی باشد که فقط با ماء تطهیر می شود و به مسح تطهیر حاصل نمی شود بلکه حصر انما

لا بد من ثلاث وإن حصل النقاء بالأقل وأن يحصل بالثلاث فالإلزام في المسح أكثر الأمرين من النقاء والعدد ويجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة وإن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و يكفي كل قالع و لو من الأصابع و يعتبر فيه الطهارة و لا يشترط البكارة فلا يجزي النجس و يجزي المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون و الرائحة و في المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

^۱ (۶) - التهذيب ۱ - ۴۵ - ۱۲۷، و الاستبصار ۱ - ۵۲ - ۱۴۹.

^۲ وسائل الشيعة؛ ج ۱؛ ص ۳۴۶، شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

در مقابل احلیل است یعنی در اینجا نیاز به شستن آلت نمی باشد و تطهیر و غسل مقعد کفایت می کند. چون فرض این است که بول نکرده است.

در ذهن سائل این بوده است که اگر بول هم نکرده باشد در مورد غائط آیا باید مخرج بول را شست یا خیر

الرواية الثانية: صحيحة زرارة.

روایت دوم صحیح زراره است:

۸۲۹-۱-۱ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ

زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:

لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ وَيُجْزِيكَ مِنَ الْإِسْتِنْجَاءِ ثَلَاثَةُ أَحْجَارٍ بِذَلِكَ جَرَتْ السُّنَّةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص - وَأَمَّا الْبَوْلُ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ غَسْلِهِ.^۱

که دلالت می کند که مسح کافی است اما سه سنگ یا کمتر یا بیشتر این را بعدا بحث می کنیم.

الرواية الثالثة: الصحيحة الأخرى لزرارة:

روایت سوم صحیح دیگر از زراره است:

۹۱۲-۶-۳ وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ بْنِ عِيسَى

عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ:

۱ (۴) - التهذيب ۱ - ۴۹ - ۱۴۴، و التهذيب ۱ - ۲۰۹ - ۶۰۵. و رواه في الاستبصار ۱ - ۵۵ - ۱۶۰.

و أورد صدره في الحديث ۱ من الباب ۱ من أبواب الوضوء.

و يأتي مثله في الحديث ۱ من الباب ۴ من أبواب الوضوء و في الحديث ۲ من الباب ۱۴ من أبواب الجنابة.

۲ وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۱۵، شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۳ (۲) - التهذيب ۱ - ۲۰۹ - ۶۰۶، و في التهذيب ۱ - ۳۵۴ - ۱۰۵۴.

كَانَ يَسْتَنْجِي مِنَ الْبَوْلِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَمِنْ الْغَائِطِ بِالْمَدَرِ وَالْخَرْقِ.^۱

آدرس این روایت و روایت بعدی دوباره دیده شود،،،،

کان یستنجی ضمیر «کان» یا به پیامبر بر می گردد یا خود امام.

مدر یعنی کلوخ

الرواية الرابعة: رواية عبد الله بن مغيرة:

روایت چهارم روایت عبد الله بن مغیره:

از اجلاء است آدم جلیل القدری است البته شهرت مثل زراره و محمد بن مسلم را ندارد.

۹۵۲-۶-۲ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ:

قُلْتُ لَهُ لِلَّاسْتِنْجَاءِ حَدٌّ قَالَ لَا يَبْقَى مَا ثَمَّةُ^۲ الْحَدِيثِ.^۳

ظاهرا مراد از ابی الحسن، امام رضا^{علیه السلام} است اگر چه این شخص هر دو امام^{علیهم السلام} را درک کرده است اما به لحاظ سندی می خورد که اینجا مراد از ابی الحسن، امام رضا^{علیه السلام} باشد.

این روایت در دو جای دیگر وسائل آمده است که در یکی «یبقی» آمده است و در دو تای دیگر «ینقی» آمده است. ج ۱ ص ۳۵۸ و ج ۳ ص ۴۳۹.

^۱ وسائل الشیعة: ج ۱؛ ص ۳۴۴، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۲ (۸) - الکافی ۳ - ۱۷ - ۹. و التهذیب ۱ - ۲۸ - ۷۵. و آورده بتمامه فی الحدیث ۱ من الباب ۱۳ من أبواب أحكام الخلوة و يأتي أيضا فی الحدیث ۲ من الباب ۲۵ من أبواب النجاسات.

^۳ (۹) - کذا فی الأصل، لكن فی المصدر - لا، حتی ینقی ما ثمة.

^۴ وسائل الشیعة: ج ۱؛ ص ۳۵۸، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

قبلاً گفتیم که معنای عرفی استنجاء تطهیر مخرج غائط است.

از این روایت فهمیده می شود که معیار در تطهیر زوال عین است نه ازاله و روایاتی که می گوید که با مسح ازاله کند با این روایت منافاتی ندارد چون به طور عادی زوال صورت نمی گیرد بلکه باید با چیزی این زوال را انجام داد.
«،، باز به مناسبت حکم و موضوع نقاء است نه تنقیه.

۱... إن لم يتعد عن المخرج على وجه

لا يصدق عليه الاستنجاء وإلا تعين الماء... ۲

سید قیدی را ذکر کرده اند که باید بیش از اطراف مخرج را آلوده نکرده باشد و سید تعلیلی ذکر کرده اند که با توجه به تعلیل سید وجه روشن است که آن این است که به صورتی باشد که استنجاء صدق نکند که در این صورت دیگر روایات استنجاء اینجا را نمی گیرد و رجوع می کنیم به روایاتی که گفته است به ماء تطهیر حاصل می شود.
«،،،

^۱ فصل فی الاستنجاء یجب غسل مخرج البول بالماء مرتین و الأفضل ثلاث بما یسمى غسلا و لا یجزی غیر الماء و لا فرق بین الذکر و الأنثی و الخنثی كما لا فرق بین المخرج الطبیعی و غیره معتادا أو غیر معتاد و فی مخرج الغائط مخیر بین الماء و المسح بالأحجار أو الخرق ...

^۲ فصل فی الاستنجاء ... و إذا تعدی علی وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط علی فخذ من غیر اتصال بالمخرج یتخیر فی المخرج بین الأمرین و یتعین الماء فیما وقع علی الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بینهما أكمل و لا یتعبر فی الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و فی المسح لا بد من ثلاث و إن حصل النقاء بالأقل و أن یحصل بالثلاث فإلی النقاء فالواجب فی المسح أكثر الأمرین من النقاء و العدد و یجزی ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و یکفی کل قالع و لو من الأصابع و یتعبر فی الطهارة و لا یشرط البکارة فلا یجزی النجس و یجزی المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم یطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم یکن لاقی البشرة بل لاقی عین النجاسة و یجب فی الغسل بالماء إزالة العین و الأثر بمعنی الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنی اللون و الرائحة و فی المسح یتعبر بإزالة العین و لا یضر بقاء الأثر بالمعنی الأول أيضا.

۱...و إذا تعدی علی وجه الانفصال-

كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذ من غير اتصال بالمخرج يتخير في

المخرج بين الأمرين ويتعين الماء فيما وقع على الفخذ...^۲

علت تخيير:

ادله مطهریت ماء و دليل استنجاء اطلاق دارد و ما نحن فيه را می گیرد.

اما جایی را که جداگانه نجس کرده است که مثلا ران بود که در اینجا باید با ماء تطهیر کند با مسح نمی شود ما ادله ای داریم که عمومات مطهریت ماء است و ادله استنجاء این جا را نمی گیرد چرا که تطهیر ران و امثال آن دیگر استنجاء نمی باشد. لذا مشمول عمومات مطهریت ماء می شود.

هذا تمام الكلام في التخيير في تطهير مخرج غائط بالمسح و الغسل.

^۱ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين و الأفضل ثلاث بما يسمى غسلا و لا يجزي غير الماء و لا فرق بين الذكر و الأنثى و الخنثى كما لا فرق بين المخرج الطبيعي و غيره معتادا أو غير معتاد و في مخرج الغائط مخير بين الماء و المسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء و إلا تعين الماء ...

^۲ فصل في الاستنجاء ... و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بينهما أكمل و لا يعتبر في الغسل تعدد بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و في المسح لا بد من ثلاث و إن حصل النقاء بالأقل و أن يحصل بالثلاث فالإلى النقاء فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء و العدد و يجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و يكفي كل قالع و لو من الأصابع و يعتبر فيه الطهارة و لا يشترط البكارة فلا يجزي النجس و يجزي المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون و الرائحة و في المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

در نزد مولا یکی افضل و ارجح و اولی است چرا که در یکی تواضع بیشتر است اما نه اینکه اصل نشستن دو زانو مستحب است. غیر از استحباب انقیاد و ... ا،،،، است. اینطور نمی باشد که اگر استنجاء بالماء را ترک کرد عمل مستحبی را ترک کرده باشد.

یعنی چطور بین واجبات و مستحبات یکی مستحب می باشد در اینجا هم بین دو امر مباح یکی افضل است این از باب اجمال است مثلاً اکرم العالم دلالت نمی کند بر اکرام جاهل در عین حال اجمالی نمی باشد.

،،، رابطه ای بین محبوبیت و استحباب نمی باشد. اگر این ان الله يحب التوابين و امثال اینها اگر اخبار باشد استحباب را نمی رساند و اگر انشاء باشد و برای ترغیب باشد استحباب را می رساند و اگر شک کردیم که اخبار است یا انشاء مجمل می شود و استحباب را نمی رساند.

این روایت ذیل آیه شریفه «فیه رجال یحبون أن یتطهروا» اما باز دلالت می کند بر محبوب بودن کار و این غیر از این است که مستحب باشد و استحباب و ترغیب انشاء می خواند اما معلوم نمی باشد که این دعوت و ترغیب باشد ممکن است فقط مدح باشد. ما دعوت نمی فهمیم و مدح می فهمیم مثل این که می گوئیم که زید انسان خیلی زحمت کشی است معنایش این است که من دعوت می کنم به زحمت کشی؟!!!

روایتی که در ذیل آیه شریفه ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين را نقل نکردیم چرا که خلاف ظاهر آیه شریفه است آن روایت در روایت آمده است که پیامبر به آن صحابه که غسل کرده بود گفته بود انت اول التوابين خوب توبه با غسل سازگاری ندارد. روایات دیگر هم بهتر از این روایت نمی باشند.

۱... و الجمع بينهما أكمل...^۲

وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۴۹

۹۲۵- ۴-۲ وَ بِالْإِسْنَادِ يَغْنِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَرَتْ السُّنَّةُ فِي الْإِسْتِنْجَاءِ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ أَبْكَارٍ وَ يُتْبَعُ بِالْمَاءِ.^۴

ظاهر سنت این است که استحباب دارد خود استنجاء مستحب نمی باشد و لكن در مقام استنجاء اگر جمع بین غسل بالماء و مسح کند این مستحب است.

و لا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة

دلیل کفایت نقاء و زوال روایت است:

روایت اول:

وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۱۶

^۱ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين و الأفضل ثلاث بما يسمى غسلا و لا يجزي غير الماء و لا فرق بين الذكر و الأنثى و الخنثى كما لا فرق بين المخرج الطبيعي و غيره معتادا أو غير معتاد و في مخرج الغائط مخير بين الماء و المسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء و إلا تعين الماء و إذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين و يتعين الماء فيما وقع على الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار ...

^۲ فصل في الاستنجاء... و لا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و في المسح لا بد من ثلاث و إن حصل النقاء بالأقل و أن يحصل بالثلاث فالإلزام بالنقاء فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء و العدد و يجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و يكفي كل قلع و لو من الأصابع و يعتبر فيه الطهارة و لا يشترط البكارة فلا يجزي النجس و يجزي المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون و الرائحة و في المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

^۳ (۲) - التهذيب ۱ - ۴۶ - ۱۳۰، و ۱ - ۲۰۹ - ۶۰۷.

^۴ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۸۳۳- ۵- ۱ و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّقَّارِ عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الْوُضُوءُ الَّذِي افْتَرَضَهُ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ لِمَنْ جَاءَ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ بَالٍ قَالَ يَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَيُذْهِبُ الْغَائِطَ ثُمَّ يَتَوَضَّأُ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ.^۳

يذهب الغائط يعني معيار رفتن غائط است .

صحيح عبد الله بن مغيرة ظاهرا حضرت رضا عليه السلام است.:

وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۲۲

۸۴۹- ۱- ۴ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ لِإِسْتِنْجَاءٍ حَدٌّ قَالَ لَا يَنْقَى مَا نَمَّةٌ قُلْتُ فَإِنَّهُ يَنْقَى مَا نَمَّةٌ وَيَبْقَى الرِّيحُ قَالَ الرِّيحُ لَا يُنْظَرُ إِلَيْهَا.^۴

يعني عين نجس مهم است بايد ازاله شود و بو مهم نمی باشد.

۶...و في المسح لا بد من ثلاث

وإن حصل النقاء بالأقل وأن يحصل بالثلاث فإلى النقاء...^۷

۱ (۶) - التهذيب ۱ - ۴۷ - ۱۳۴ .

۲ (۷) - في نسخة " افترض ". (منه قده).

۳ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۴ (۵) - الكافي ۳ - ۱۷ - ۹ و أورد صدره في الحديث ۶ من الباب ۳۵ من أبواب أحكام الخلوة و أوردته أيضا في الحديث ۲ من الباب ۲۵ من أبواب النجاسات.

۵ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۶ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين و الأفضل ثلاث بما يسمى غسلا و لا يجزي غير الماء و لا فرق بين الذكر و الأنثى و الخنثى كما لا فرق بين المخرج الطبيعي و غيره معتادا أو غير معتاد و في مخرج الغائط مخير بين الماء و المسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء و إلا تعين الماء و إذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين و يتعين الماء فيما وقع على الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بينهما أكمل و لا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة ...

۷ فصل في الاستنجاء ... فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء و العدد و يجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و يكفي كل قالع و لو من الأصابع و يعتبر فيه الطهارة و لا يشترط البكارة فلا يجزي النجس و يجزي المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون و الرائحة و في المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

مشهور بین فقهاء این است که در استنجاء بالمسح سه بار اعتبار دارد و دلیل روایت اس که یکی از آن روایات صحیحہ زراره است:

وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۱۵

۸۲۹- ۱- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ وَ يُجْزِيكَ مِنَ الْإِسْتِنْجَاءِ ثَلَاثَةُ أَحْجَارٍ بِذَلِكَ جَرَتِ السُّنَّةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص- وَ أَمَّا الْبَوْلُ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ غَسْلِهِ.^۲

می گوید که مجزی است ظاهر اجزاء اقل است یعنی حداقل این است که این کار باید انجام شود.

بر این روایت دو اشکال شده است:

اشکال اول:

در روایت دارد جرت السنه من رسول الله این کلمه سنت آمده است سنت دو معنا دارد یک معنای سنت در مقابل واجب است یعنی آنیکه مستحب است یک سنت داریم در مقابل فریضه است ما اوجبه الله را می گویند فریضه و ما اوجبه الرسول را می گویند السنه. مثلاً می گویند که الركعتان الاوليتان&&&& در نماز چهار رکعتی را فریضه است و دو رکعت بعدی در نمازهای چهار رکعتی را نبی اکرم واجب کرده است خوب ممکن است که سنت در این روایت به معنای مستحب است.

یجزیک دال بر وجوب نمی باشد چرا که اجزاء در مقابل غسل است یعنی غسل نیاز نمی باشد در ذیل روایت هم صحبت از بول شده است که مسح کفایت نمی کند و غسل نیاز است.

۱ (۴) - التهذيب ۱ - ۴۹ - ۱۴۴، و التهذيب ۱ - ۲۰۹ - ۶۰۵. و رواه في الاستبصار ۱ - ۵۵ - ۱۶۰.

و أورد صدره في الحديث ۱ من الباب ۱ من أبواب الوضوء.

و يأتي مثله في الحديث ۱ من الباب ۴ من أبواب الوضوء وفي الحديث ۲ من الباب ۱۴ من أبواب الجنابة.

۲ شيخ حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

مرحوم خوئی فرمودند این سنت در مقابل فریضه است و کثیرما ،،،، اگر تتبع شود باز دلالت تمام نخواهد شد چون در روایت دیگر سوال کرده بودن که للاستنجاء حد فرمودند که حدی ندارد الا نقاء و صریح در این است که حدی ندارد و عددی ندارد لذا در مقام جمع این سه حجر حمل می شود بر استحباب.

^۱ روایت دوم موثق زراره است:

وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۴۸

۹۲۲- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ التَّمَسُّحِ بِالْأَحْجَارِ فَقَالَ كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع يَمْسَحُ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ.^۳

از این روایت می خواستند استفاده کنند که در استنجاء به سنگ تعدد شرط است. مناقشه:

این روایت مشکله آن این است که فعل امام را نقل می کند و فعل لسان ندارد شاید به خاطر اهتمام ایشان به نظافت و نزاهت بوده است یا شاید استحباب داشته است سه بار لذا وجوب تمسح به ثلاثة احجار را نمی توان استفاده کرد. ممکن است سوال از کیفیت استنجاء یا اصل مشروعیت آن بوده است. در هر دو صورت ظهور در وجوب ندارد.

روایت سوم صحیح زراره است:

وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۴۸

^۱ دوشنبه ۹۶/۱۲/۰۷.

^۲ (۵) - التهذيب ۱ - ۲۰۹ - ۶۰۴.

^۳ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۹۲۴-۳-۱ وَ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ
وَ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ

وسائل الشيعة، ج ۱، ص: ۳۴۹

عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: جَرَتْ السُّنَّةُ فِي أَثَرِ الْغَائِطِ
بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ أَنْ يَمْسَحَ الْعِجَانُ^۲ وَلَا يَغْسِلَهُ وَيَجُوزُ أَنْ يَمْسَحَ رِجْلَيْهِ وَلَا يَغْسِلَهُمَا^۳.

مناقشه:

اشکالی که بر روایت اول داشتیم در اینجا می آید به این صورت که ممکن است
مراد از سنة استحباب باشد نه ما اوجبه النبی.

لذا از این روایات تعدد را نمی توان استفاده کرد و حتی اگر ظهوری هم داشته باشد
باز بخاطر این که ما روایاتی داشتیم که مجرد نقاء کفایت می کند و تعارض می کنند با
اینها حمل بر نزاهت و استحباب می کنیم این روایات را.

۴... فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء و العدد...^۴

سید می فرمایند که باید بین نقاء و عدد اکثر امرین را در نظر گرفت یعنی اگر به
سه حجر نقاء حاصل نشد باید نقاء حاصل شود

۱ (۷) - التهذيب ۱ - ۴۶ - ۱۲۹.

۲ (۱) - العجان ما بین الفقحة و الخصية. و الفقحة حلقة الدبر (الصحيح للجوهري) هامش المخطوط. الصحيح ۶ - ۲۱۶۲.

۳ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۴ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين و الأفضل ثلاث بما يسمى غسلا و لا يجزي غير الماء و لا فرق بين الذكر و الأنثى و الخنثى كما لا فرق بين المخرج الطبيعي و غيره معتادا أو غير معتاد و في مخرج الغائط مخير بين الماء و المسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء و إلا تعين الماء و إذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين و يتعين الماء فيما وقع على الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بينهما أكمل و لا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و في المسح لا بد من ثلاث و إن حصل النقاء بالأقل و أن يحصل بالثلاث فالإلى النقاء ...

۵ فصل في الاستنجاء ... و يجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و يكفي كل قالع و لو من الأصابع و يعتبر فيه الطهارة و لا يشترط البكارة فلا يجزي النجس و يجزي المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس

ما قائلیم که موضوع نقاء است و باید نقاء حاصل شود ولو به کمتر به سه حجر حاصل شود کفایت می کند. چون روایات تعدد را قبول نکردیم.

۱...و یجزی ذو الجهات الثلاث من الحجر

و بثلاثة أجزاء من الخرقه الواحدة...^۲

دقت کنید تا اینجا بنا بر نظر سید گفتیم باید سه بار مسح کند حالا این که باید سه بار مسح کند با یک سنگ و خرقه می تواند باشد یا خیر؟ سنگی است که سه جهت دارد و هر مرتبه را با یک جهت سنگ و خرقه مسح کند. این کفایت می کند یا خیر؟ ایشان فرمودند که کفایت می کند.

دلیل چه می باشد؟

در روایت آمده است که به ثلاثة احجار می باشد این یک فهم عرفی است که به مناسبت حکم و موضوع این اتصال و انفصال در تطهیر اثر ندارد که سه جهت یک سنگ باشد یا سه سنگ باشد فرقی نیست در نظر عرف بین مثالی که در روایت آمده است یا اینکه به سه طرف سنگ یا پارچه باشد. یعنی عرف الغاء خصوصیت می کند از سه سنگ و پارچه به سه طرف سنگ و پارچه.

أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون و الرائحة و في المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

^۱ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين و الأفضل ثلاث بما يسمى غسلا و لا یجزی غیر الماء و لا فرق بین الذکر و الأنثی و الخنثی كما لا فرق بین المخرج الطبیعی و غیره معتادا أو غیر معتاد و في مخرج الغائط مخیر بین الماء و المسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء و إلا تعین الماء و إذا تعدی على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بین الأمرین و يتعین الماء فيما وقع على الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بينهما أكمل و لا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و في المسح لا بد من ثلاث و إن حصل النقاء بالأقل و أن يحصل بالثلاث فإلى النقاء فالواجب في المسح أكثر الأمرین من النقاء و العدد ...

^۲ فصل في الاستنجاء... و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و يكفي كل قالع و لو من الأصابع و يعتبر فيه الطهارة و لا يشترط البكارة فلا یجزی النجس و یجزی المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون و الرائحة و في المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

۱...و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات...^۲

وجه این احتیاط مستحب:

در روایت داشت ثلاثة احجار و احتمال می دهیم که خود سه حجر موضوعیت داشته باشد ما فقط گفتیم که ظهور در این دارد که سه منفصل خصوصیت ندارد و عرف الغاء خصوصیت می کند.

۳...و يكفي كل قالع و لو من الأصابع...^۴

سید می فرمایند که هر چیزی که باعث حصول نقاء شود و زوال عین حاصل شود کفایت می کند و لو انگشتان خودش باشد.

دلیل:

استدلال شده است به وجوهی:

۱ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين والأفضل ثلاث بما يسمى غسلا و لا يجزي غير الماء و لا فرق بين الذكر والأنثى والخنثى كما لا فرق بين المخرج الطبيعي وغيره معتادا أو غير معتاد و في مخرج الغائط مخير بين الماء والمسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء وإلا تعين الماء وإذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين ويتعين الماء فيما وقع على الفخذ والغسل أفضل من المسح بالأحجار والجمع بينهما أكمل و لا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء وإن حصل بغسلة و في المسح لا بد من ثلاث وإن حصل النقاء بالأقل و أن يحصل بالثلاث فالإلى النقاء فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء والعدد و يجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة ...

۲ فصل في الاستنجاء ... و يكفي كل قالع و لو من الأصابع و يعتبر فيه الطهارة و لا يشترط البكارة فلا يجزي النجس و يجزي المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون والرائحة و في المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

۳ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين والأفضل ثلاث بما يسمى غسلا و لا يجزي غير الماء و لا فرق بين الذكر والأنثى والخنثى كما لا فرق بين المخرج الطبيعي وغيره معتادا أو غير معتاد و في مخرج الغائط مخير بين الماء والمسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء وإلا تعين الماء وإذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين ويتعين الماء فيما وقع على الفخذ والغسل أفضل من المسح بالأحجار والجمع بينهما أكمل و لا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء وإن حصل بغسلة و في المسح لا بد من ثلاث وإن حصل النقاء بالأقل و أن يحصل بالثلاث فالإلى النقاء فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء والعدد و يجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات ...

۴ فصل في الاستنجاء ... و يعتبر فيه الطهارة و لا يشترط البكارة فلا يجزي النجس و يجزي المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون والرائحة و في المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

وجه اول:

در روایات استنجاء مواردی که ذکر شده است متعدد است احجار و مدر و خرق آمده است کرسف هم آمده است وقتی عناوین متعددی در روایات ذکر می شود فهم عرفی این است که این موارد خصوصیتی ندارد و از باب مثال است.

نکته دوم این است که در آن موثقه یونس عبارت این بود:

قلت لابی عبد الله عليه السلام الوضوء الذي افترضه الله على العباد و لمن جاء من الغائط ... در این روایت و یذهب الغائط آمده است و دیگر صحبت از این نشده است که مذهب چه باشد اگر موضع را پاک کند این عنوان صدق می کند حتی کلمه مسح هم نیامده است لذا به هر قالی ازاله کند کفایت کند.

وجه دوم :

روایت مغیره است که قبلا داشتیم:

وسائل الشيعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۲۲

۸۴۹- ۱- ۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ لِلِاسْتِنْجَاءِ حَدٌّ قَالَ لَا يُنْقَى مَا نَمَّه قُلْتُ فَإِنَّهُ يُنْقَى مَا نَمَّه وَ يَبْقَى الرِّيحُ قَالَ الرِّيحُ لَا يُنْظَرُ إِلَيْهَا.^۲

از این روایت استفاده می شود که غایت نقاء است و خود منقی و مذهب و قالع خصوصیتی ندارد.

نکته:

۱ (۵) - الكافي ۳ - ۱۷ - ۹ و آورد صدره في الحديث ۶ من الباب ۳۵ من أبواب أحكام الخلوة و أوردته أيضا في الحديث ۲ من الباب ۲۵ من أبواب النجاسات.

۲ شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

اگر از مقدسات استفاده کند مثلاً العیاذ بالله از تربت یا مهر استفاده کند تطهیر حاصل می شود اما معصیت کرده است و هتک حرمت کرده است و فعل حرامی انجام داده است و مورد چون از عبادات نمی باشد اجتماع امر و نهی مورد ابطال نمی شود. ما هم تمام وجوه را پذیرفتیم.

بعضی احتیاط کردند و بعضی سه سنگی شده اند و بعضی گفته اند دست کفایت نمی کند.

ما از روایات چیز دیگری را استفاده کردیم ما گفتیم از روایات استفاده می شود معیار زوال العین است اما مشهور استفاده کرده اند که معیار ازاله العین است لذا در نظر مشهور باید چیزی باشد که ازاله کند اگر خشک شد و افتاد تطهیر نمی شود ما گفتیم معیار زوال العین است اما چون غالباً خود به خود زائل نمی شود و به ازاله زوال صورت می گیرد مثالهایی که زده اند مثال ازاله بوده است.

ما گفتیم که عرف بین این دو ازاله و زوال فرقی نمی بیند و شکی در این مطلب نداریم اما کسی اگر شک کرد مجرای قاعده طهارت است نه استصحاب چرا که شبهه حکمیه است و استصحاب را ما در شبهات حکمیه جاری نمی دانیم.

۱... ۲و يعتبر فيه الطهارة... ۳

شرطش این است که این قاعی که برای استنجاء استفاده شده است طاهر باشد و نجس و متنجس نباشد لذا با پوست میته یا حجر متنجس نمی تواند استنجاء کند.
دلیل:

گفتند یک امری که در اذهان مرتکز است این است که فاقد الشیء نمی تواند معطی باشد شیئی که خودش حرارت ندارد نمی تواند به شیئی دیگر حرارت دهد یا شیئی که خودش رطوبت ندارد نمی تواند به شیئی دیگر رطوبت دهد لذا این امر مرکوز باعث می شود که ادله استنجاء منصرف به جایی باشد که قاع طاهر باشد. و الا روایتی نداریم که شرط شده باشد در آن طهارت.

مناقشه:

این وجه را ما قبول نکردیم چرا که اگر از روایات فهمیده می شود که ،،، زوال موجب طهارت است نه ازاله یعنی زوال عین نجس موجب طهارت است در زوال دیگر طهارت قاع معتبر نمی باشد چرا که مزیل نیاز نمی باشد که بعد گفته شود که این مزیل که معطی طهارت است و الان خودش فاقد طهارت است چگونه می تواند معطی طهارت باشد پس در اینجا ما اصلا نیاز به معطی طهارت نداریم یعنی به مزیل نیاز نداریم بلکه به زوال نیاز داریم.

۱ شنبه ۹۶/۱۲/۱۲.

۲ فصل فی الاستنجاء یجب غسل مخرج البول بالماء مرتین و الأفضل ثلاث بما یسمى غسلا و لا یجزی غیر الماء و لا فرق بین الذکر و الأنثی و الخنثی كما لا فرق بین المخرج الطبیعی و غیره معتادا أو غیر معتاد و فی مخرج الغائط مخیر بین الماء و المسح بالأحجار أو الخرق إن لم یتعد عن المخرج علی وجه لا یتصدق علیه الاستنجاء و إلا تعین الماء و إذا تعدی علی وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط علی فخذه من غیر اتصال بالمخرج یتخیر فی المخرج بین الأمرین و یتعین الماء فیما وقع علی الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بینهما أكمل و لا یتعتبر فی الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و فی المسح لا بد من ثلاث و إن حصل النقاء بالأقل و أن یحصل بالثلاث فإلی النقاء فالواجب فی المسح أكثر الأمرین من النقاء و العدد و یجزی ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و یکفی کل قاع و لو من الأصابع ...

۳ فصل فی الاستنجاء ... و لا یشرط البکارة فلا یجزی النجس و یجزی المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم یطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم یکن لاقی البشرة بل لاقی عین النجاسة و یجب فی الغسل بالماء إزالة العین و الأثر بمعنی الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنی اللون و الرائحة و فی المسح یکفی إزالة العین و لا یضر بقاء الأثر بالمعنی الأول أيضا.

بله اگر در اثر ملاقات نجس و متنجس محل را نجس کرد این طهارت حاصل نمی شود این از بحث خارج است بحث در جایی است که قالع محل را متنجس نمی کند مثلاً خشک شده ست یا متنجس دوم است که منجس نمی باشد.

بله اگر قائل به ازاله به مسح شویم طهارت شرط است.

لذا وقتی این مرتکز در کار نباشد مانع انعقاد اطلاق برای ادله مطهریت استنجاء نشده و دلیل ما می شود اطلاق ادله استنجاء.

ان قلت:

این ارتکاز در تکوینات است.

قلت:

عرف تفصیل بین تکوینات و تشریعیات قائل نمی شود.

۱... و لا یشرط البکارة...^۲

لازم نمی باشد که برای اولین بار استفاده در این کار شده باشد بلکه می تواند تطهیر کند و دوباره استفاده کند به خصوص کسانی که گفته اند اصبع کفایت می کند.

خوب روایتی که در آن روایت بکر را داشتیم:

وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۴۹

^۱ فصل فی الاستنجاء یجب غسل مخرج البول بالماء مرتین و الأفضل ثلاث بما یسمى غسلا و لا یجزی غیر الماء و لا فرق بین الذکر و الأنثی و الخنثی كما لا فرق بین المخرج الطبیعی و غیره معتادا أو غیر معتاد و فی مخرج الغائط مخیر بین الماء و المسح بالأحجار أو الخرق إن لم یعد عن المخرج علی وجه لا یتصدق علیه الاستنجاء و إلا تعین الماء و إذا تعدی علی وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط علی فخذ من غیر اتصال بالمخرج یتخیر فی المخرج بین الأمرین و یتعین الماء فیما وقع علی الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بینهما أكمل و لا یعتبر فی الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و فی المسح لا بد من ثلاث و إن حصل النقاء بالأقل و أن یحصل بالثلاث فإلی النقاء فالواجب فی المسح أكثر الأمرین من النقاء و العدد و یجزی ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و یتعین کل قالع و لو من الأصابع و یتعبر فی الطهارة ...

^۲ فصل فی الاستنجاء... فلا یجزی النجس و یجزی المتنجس بعد غسله و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم یطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم یکن لاقی البشرة بل لاقی عین النجاسة و یجب فی الغسل بالماء إزالة العین و الأثر بمعنی الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنی اللون و الرائحة و فی المسح یتعبر بالأثر بقاء الأثر بالمعنی الأول أيضا.

۹۲۵-۴-۱ وَ بِالْإِسْنَادِ يَعْنِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَرَتْ السُّنَّةُ فِي الْإِسْتِنْجَاءِ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ أَبْكَارٍ وَ يُتْبَعُ بِالْمَاءِ.^۲

از این روایت نمی توان استفاده کرده که بکارت شرط است چرا که اولاً سند این روایت ضعیف است.

اما دلالتاً

اولاً کلمه سنت آمده است که احتمال دارد به معنای مستحب است.

ثانیاً يتبع بالماء در روایت آمده است که می دانیم مستحب است به قرینه این شاید آن هم مستحب باشد.

۳... فلا يجزي النجس

و يجزي المتنجس بعد غسله...^۴

این دو فرع متفرع بر دو فرع قبلی بود که وقتی طهارت شرط باشد نجس کافی نمی باشد و اگر بکارت شرط نباشد با غسل می توان دوباره در استنجاء استفاده کرد.

۱ (۲) - التهذيب ۱ - ۴۶ - ۱۳۰، و ۱ - ۲۰۹ - ۶۰۷.

۲ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

۳ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين و الأفضل ثلاث بما يسمى غسلًا و لا يجزي غير الماء و لا فرق بين الذكر و الأنثی و الخنثی كما لا فرق بين المخرج الطبيعي و غيره معتاداً أو غير معتاد و في مخرج الغائط مخير بين الماء و المسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء و إلا تعين الماء و إذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين و يتعين الماء فيما وقع على الفخذ و الغسل أفضل من المسح بالأحجار و الجمع بينهما أكمل و لا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء و إن حصل بغسلة و في المسح لا بد من ثلاث و إن حصل النقاء بالأقل و أن يحصل بالثلاث فإلى النقاء فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء و العدد و يجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر و بثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة و إن كان الأحوط ثلاثة منفصلات و يكفي كل قالع و لو من الأصابع و يعتبر فيه الطهارة و لا يشترط البكارة ...

۴ فصل في الاستنجاء... و لو مسح بالنجس أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون و الرائحة و في المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضاً.

۱...و لو مسح بالنجس أو المتنجس

لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء...^۲

اگر با سنگ متنجسی یا نجسی تطهیر کرد و فرضاً محل هم به خاطر نجاست این قالع متنجس شده است حال اگر محل طاهر نشد برای طهارت محل باید چه کند؟ سید می گوید باید با ماء تطهیر کند و دیگر با مسح طاهر نمی شود فرض سید این است که نجاست باقی مانده بعد از مسح متعلق به نجاست قالع است این را به قرینه کلام ما بعد او می گویم که گفته است الا اینکه سنگ با بشره برخورد نکرده باشد که در همین فرع بعدی می آید.

این را از این کلام سید فهمیدیم که اگر با شیء متنجس تطهیر کرد طاهر نمی شود و این متفرع بر آن است لذا می گویم که مراد سید این است که نجاست باقی مانده از نجاست قالع است. یعنی محل از نجاست قالع نجس است. سید دو ادعا دارد:

اول این که در مقام تطهیر نباید از نجس یا متنجس استفاده کند اگر مسح کرد طاهر نمی شود.

ثانیا اگر بخواهد دوباره تطهیر کند در صورتیکه نجاست از قالع رسیده باشد باید با ماء تطهیر کند و دیگر با مسح تطهیر نمی شود.

^۱ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين والأفضل ثلاث بما يسمى غسلا ولا يجزي غير الماء ولا فرق بين الذكر والأنثى والخنثى كما لا فرق بين المخرج الطبيعي وغيره معتادا أو غير معتاد وفي مخرج الغائط مخير بين الماء والمسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء وإلا تعين الماء وإذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين ويتعين الماء فيما وقع على الفخذ والغسل أفضل من المسح بالأحجار والجمع بينهما أكمل ولا يعتبر في الغسل تعدد بل الحد النقاء وإن حصل بغسلة وفي المسح لا بد من ثلاث وإن حصل النقاء بالأقل وأن يحصل بالثلاث فالإلى النقاء فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء والعدد ويجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر وبثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة وإن كان الأحوط ثلاثة منفصلات ويكفي كل قالع ولو من الأصابع ويعتبر فيه الطهارة ولا يشترط البكارة فلا يجزي النجس ويجزي المتنجس بعد غسله ...

^۲ فصل في الاستنجاء... إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة ويجب في الغسل بالماء إزالة العين والأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون والرائحة وفي المسح يكفي إزالة العين ولا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

اما ادعای اول:

دلیلش این که تمام ادله استنجاء مال جایی است که نجاست به نجاست غائط باشد نه نجاست غیر غائط.

اما ادعای دوم:

مرکوزیت مطهریت غسل عند المتشرعه که این باعث شده است امری واضح باشد که با غسل طاهر می شود لذا در ذهن هیچ کس نمی آید که تا ابد این نجس است.

““

این فرمایش سید.

اما مختار ما:

ما با توجه به مبنای خودمان که طهارت شرط نمی باشد در اینجا طهارت حاصل می شود و اگر قائل به شرطیت طهارت شویم همان فرمایش سید را می گوئیم و می گوئیم در دفعه اول طاهر نمی شود و باید دوباره مسح کند.

‘...إلا إذا لم يكن لاقى البشرة

بل لاقى عين النجاسة...’^۲

^۱ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين والأفضل ثلاث بما يسمى غسلا ولا يجزي غير الماء ولا فرق بين الذكر والأنثى والخنثى كما لا فرق بين المخرج الطبيعي وغيره معتادا أو غير معتاد وفي مخرج الغائط مخير بين الماء والمسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء وإلا تعين الماء وإذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين ويتعين الماء فيما وقع على الفخذ والغسل أفضل من المسح بالأحجار والجمع بينهما أكمل ولا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء وإن حصل بغسلة وفي المسح لا بد من ثلاث وإن حصل النقاء بالأقل وأن يحصل بالثلاث فالإلى النقاء فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء والعدد ويجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر وبثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة وإن كان الأحوط ثلاثة منفصلات ويكفي كل قالع ولو من الأصابع ويعتبر فيه الطهارة ولا يشترط البكارة فلا يجزي النجس ويجزي المتنفس بعد غسله ولو مسح بالنجس أو المتنفس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء ...

^۲ فصل في الاستنجاء ... ويجب في الغسل بالماء إزالة العين والأثر بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى لا بمعنى اللون والرائحة وفي المسح يكفي إزالة العين ولا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضا.

سید جایی را استثناء کرده است و آن جایی است که قالع نجس است اما با بشره برخورد نکرده است آیا معنای این استثناء این است که محل طاهر می شود یا خیر طاهر نمی شود اما با قالع و مسح می تواند تطهیر کند و غسل بالماء نیاز نمی باشد؟
مراد سید دومی است.

چرا که اگر اولی مرادش باشد معنایش این است که زوال عین کفایت می کند در حالی که سید قائل به ازاله است نه زوال بدون مسح. دقت کنید به این کلام سید به دست می آید که فرع قبلی که گفته بود با ماء باید غسل کند فرض سید در جایی بوده است محل به قالع متنجس شده است. لذا اگر متنجس نشد با مسح هم طاهر می شود. ،،، از اینجا به بعد دوباره گوش داده شود. از این عبارت فهمیده می شود سید ازاله ای بدون مسح می باشند نه زوالی و نه ازاله ای بالمسح در این مسئله سه قول می تواند باشد ازاله ای بالمسح یعنی باید قالع با بشره برخورد کند و ازاله ای بدون مسح و زوالی. سید چون گفته اند که باید دوباره مسح کند و ناظر به تعدد هم نمی باشد یعنی بار دیگر مسحی که ایشان گفته اند نه از باب این است که این مسح دفعه دوم حساب شود خیر این اولین بار حساب می شود.

پس جمع بندی کلام سید:

اولا مطهر محل غائط مسح است.

دوم شرط این است که ماسح باید طاهر باشد.

سوم اگر در محل عین نجس نباشد باز نیاز به تطهیر دارد که می تواند مطهر مسح یا غسل باشد.

۱...و يجب في الغسل بالماء إزالة العين و الأثر

بمعنى الأجزاء الصغار التي لا ترى...^۲

،،، چرا که ،،،

در اعیان نجسه گفته ایم که اجزاء صغاری که به چشم دیده نمی شود به آنها عین نجس صدق نمی کند مثلاً چند مولوکول دم اگر در کنار هم باشد با چشم عادی قابل رویت نمی باشد در واقع به معنای عرفی دیگر خون نمی باشد و نجس نمی باشد. در اینجا چرا نمی گوییم؟ بحث در این است که بعد از ملاقات با دمی که به چشم دیده می شود و عنوان دم بر آن صدق می کند با ماء آن را زائل کردیم و مقداری از اجزاء صغار باقی می ماند که عرفاً صدق دم نمی شود و طاهر می باشند اما محل اینها آیا طاهر است؟ خیر نجس است چرا قبل از اینکه اجزاء صغار باشند اجزاء کبار بودند که محل را نجس کرد و غسل هم محقق نشده است و غسل زمانی محقق می شود که اجزاء صغاری هم که صدق عنوان بر آن نمی شود زائل شوند.

به طور عادی وقتی دست می کشید و آب هم باشد اجزاء صغار به تمامه طاهر می شود لذا نمی توان گفت که سیره به این صورت بوده ست که اجزاء صغار باقی می مانده است لذا مفهوم غسل وسیع است و اگر اجزاء صغار باقی ماند غسل صدق می کند. اختلاف در این است که آیا مفهوم غسل صدق می کند یا خیر که ما گفتیم صدق نمی

^۱ فصل في الاستنجاء يجب غسل مخرج البول بالماء مرتين والأفضل ثلاث بما يسمى غسلًا ولا يجزي غير الماء ولا فرق بين الذكر والأنثى والخنثى كما لا فرق بين المخرج الطبيعي وغيره معتاداً أو غير معتاد وفي مخرج الغائط مخير بين الماء والمسح بالأحجار أو الخرق إن لم يتعد عن المخرج على وجه لا يصدق عليه الاستنجاء وإلا تعين الماء وإذا تعدى على وجه الانفصال - كما إذا وقع نقطة من الغائط على فخذه من غير اتصال بالمخرج يتخير في المخرج بين الأمرين ويتعين الماء فيما وقع على الفخذ والغسل أفضل من المسح بالأحجار والجمع بينهما أكمل ولا يعتبر في الغسل تعدد - بل الحد النقاء وإن حصل بغسلة وفي المسح لا بد من ثلاث وإن حصل النقاء بالأقل وأن يحصل بالثلاث فالإثبات فإلى النقاء فالواجب في المسح أكثر الأمرين من النقاء والعدد ويجزي ذو الجهات الثلاث من الحجر وبثلاثة أجزاء من الخرق الواحدة وإن كان الأحوط ثلاثة منفصلات ويكفي كل قالع ولو من الأصابع ويعتبر فيه الطهارة ولا يشترط البكارة فلا يجزي النجس ويجزي المتنجس بعد غسله ولو مسح بالنجس أو المتنجس لم يطهر بعد ذلك إلا بالماء إلا إذا لم يكن لاقى البشرة بل لاقى عين النجاسة ...

^۲ فصل في الاستنجاء... لا بمعنى اللون والرائحة وفي المسح يكفي إزالة العين ولا يضر بقاء الأثر بالمعنى الأول أيضاً.

کند. بلکه اگر خارجا اثبات شود که اگر به صورت متعارف غسل صورت بگیرد در زیر میکروسکوپ اجزاء صغار مشخص شود که باقی است مشخص می شود که زوال اجزاء صغار در تحقق مفهوم غسل معتبر نمی باشد و ضمن اینکه ممکن است که در اعیان مختلفه فرق بکند در بعضی از اعیان به صورت غسل متعارف از اجزاء صغار باقی بماند و در بعضی از اعیان باقی نماند.

اگر ما شک کردیم که با ماندن اجزاء صغار مفهوم غسل صدق می کند یا خیر ما طهارتی می شویم و مشهور استصحاب نجاستی می شویم.

لا بمعنى اللون و الرائحة

اثر دو معنی دارد یکی اجزاء صغار و دیگری رنگ و بو در غسل شرط تحقق زوال عین است نه زوال رائحه و لون.

وفي المسح يكفي إزالة العين و لا يضر بقاء الأثر بالمعنى

الأول أيضا

سید می فرماینده که در مسح ازاله اجزاء صغار معتبر نمی باشد.

وجه:

مسح به نحو متعارف به صورت یکبار و دوبار اجزاء صغار با سنگ از بین نمی رود و چون به نحو متعارف اجزاء صغار از بین نمی رود می گوئیم در تطهیر به مسح زوال اجزاء صغار معتبر نمی باشد.

دلیلش چه می باشد؟

دو وجه می توان استدلال کرد:

استدلال مشهور:

یک بحث خیلی سیال است و اختصاص به این بحث ندارد. استدلال مشهور این است که همینکه به نحو مسح متعارف کافی باشد و ائمه هم چیزی نگفتند با این که تطهیر به مسح خیلی رایج بوده است و شاید از تطهیر با ماء متعارف تر بوده است و ائمه اشاره نکرده اند که اینقدر این مسح را ادامه دهید که زوال عین شود. این اصطلاحاً را به یکی از دو عنوان اطلاق مقامی و دیگر تقریر امام تعبیر می کنند. سیره متشرعه دو معنا ندارد: یکی می دانیم که از ائمه اخذ شده است و یا اینکه این عمل در منظر معصوم بوده است و نیاز به امضاء دارد که این امضاء یا به اطلاق مقامی است یا تقریر.

استدلال ما:

گفتیم در باب معانی الفاظ کلاً اینطور نمی باشد که یک معنایی را در نظر بگیرند و بعد لفظ بار باری آن معنا وضع کنند بلکه در باب معانی الفاظ وقتی لفظی متداول می شود در استعمال جامع بین آن افراد می شود معنای عرفی این لفظ. جامع بین افراد این عنوان می شود معنای عرفی آن لفظ. فرض کنید یک تطهیر بالمسح و یک تطهیر بالماء داریم این تطهیر بالمسح یک معنایی را دارد وقتی یک نحو متعارف شود آن نحوه متعارف می شود افراد حقیقی این معنا اینطور نمی باشد که اول معنایی رد نظر گرفته شود و لفظ بر این معنا وضع شود. در تطهیر به مسح اگر به ،،،، پس بنا بر این احتیاج به امضاء ما نداریم این تطهیر متعارف حقیقتاً فرد معناست این را در همه جا می گوئیم لذا اگر کلمه ماء را عرف استعمال کند در آبی که گل آلود است مثل این آب گل آلود در رودخانه آن می فهمیم که معنای عرفی ما یعنی اسکه جامع بین آب زلال و گل آلود است از اینجاست که ما استفاده می کنیم که معنای عرفی ماء نه اینکه می گوئیم که می دانیم افراد با آب گل آلود استفاده می کردند و ائمه امضاء کردند.

لذا اگر لفظی را در مورد معنایی به دون تسامح بکار می برد معنای آن لفظ جامع

بین افراد است ،،،،

لذا می شود اطلاق لفظی نه اطلاق مقامی و عرفی.

در افراد متعارف یک لفظ و یک عنوان. در جامع بین آن افراد متعارف استعمالات عرفی اگر عنایی نباشد آن عنوان لفظی می شود معنایش جامع بین افرادی که عرف آن عنوان را در آن افراد بدون عنایت استفاده و استعمال می کند. لذا در تطهیر به مسح ازاله اجزاء صغار لازم نمی باشد.

اگر در باب غسل فرضاً زوال عین نمی شده است عرف هم اگر مطلع می شده است باز عنوان غسل را اطلاق می کرده است بدون عنایت می گفتیم عنوان غسل معنایش جامع بین زوال عین و عدم آن است ولی ما گفتیم که منشأ استعمال جهل است و الا اگر بداند و علم داشته باشد دیگر نمی گوید غسل بدنه. بر فرض اینکه با شستن و غسل متعارف اجزائی باقی نمی ماند.

خوب اگر کسی بگوید که خوب نیاز به بررسی نمی باشد که بینیم اجزاء صغار است یا خیر؟ می گوئیم که در اینجا دیگر اطلاق مقامی داریم که در آن زمان هم اینطور بوده است و فحص نمی کرده اند و این اطلاق مقامی برای ما حجت است.

ان قلت:

در آن زمان وسیله بر اطلاع از اجزاء صغار نبوده است.

قلت:

چرا در آن زمان می توانسته اند در غسل مبالغه کنند ولی ائمه نفرمودند که مبالغه در غسل داشته باشید.

۱ مسألة لا يجوز الاستنجاء بالمحترمات

،،،، شخص که در جایی گیر کرده است که باید برای نجات خودش از قرآن استفاده کند این گونه رفتارهای مصداق هتک نمی باشد.

مشخص است که تطهیر و استنجاء با محترمات هتک است و حرام. هتک خداوند عقلاً حرام است و هتک غیر خداوند مثل پیامبر و ائمه علیهم السلام ... شرعاً حرام است.

در مورد نان هتکی که به منعم بر گردد حرام است و الا حرام نمی باشد. دقت کنید اینکه می گوییم که هتک خداوند عقلا حرام است با قبول و تسلیم حسن و قبح عقلی است.

۱... و لا بالعظم و الروث

استخوان حیوانی که ذبح شده یا مرده است یا به فضولات حیوانات مأکول اللحم این هم جایز نمی باشد و حرام است بین علمای ما مشهور این است و فتوا به حرمت داده اند و شهرت عظیمه ای است و حتی بعضی ادعای اجماع کرده اند.

عمده روایاتی است که به اینها استدلال شده است. به چهار روایت اشاره شده است:

روایت اول روایت «لیث مرادی» است که همان ابا بصیر باشد که خودش از ثقات است اما در روایت افرادی ضعیفی وجود دارند:

۹۴۷-۱-۲ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِوَسٍّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ لَيْثِ الْمُرَادِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

سَأَلْتُهُ عَنْ اسْتِنْجَاءِ الرَّجُلِ بِالْعَظْمِ أَوْ الْبَعْرِ أَوْ الْغُودِ قَالَ أَمَّا الْعَظْمُ وَالرَّوْثُ^۱ فَطَعَامُ الْجِنِّ وَ ذَلِكَ مِمَّا اشْتَرَطُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص - فَقَالَ لَا يَصْلَحُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ^۲.

این روایت با صرف نظر از ضعف سندش دلالتش هم تمام نمی باشد گفته شده است که اجنه شرط کرده اند اما پیامبر ﷺ چیزی نفرمودند امام فرمودند: «و لا یصلح

^۱ دوشنبه ۹۶/۱۲/۱۴.

^۲ (۵) - التهذيب ۱ - ۳۵۴ - ۱۰۵۳.

^۳ مدفوع حیوانات حلال گوشت.

^۴ وسائل الشیعة؛ ج ۱؛ ص ۳۵۷، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

بشیء من ذلك» لا یصلح نمی سازد با لایجوز حال یا کراهت فهمیده می شود که لا یصلح فقهی باشد یا اخلاقاً خوب نمی باشد چون از پیامبر خواهش کرده بودند.

روایت دوم مرسل فقیه است:

۹۵۰-۴-۱ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهٍ قَالَ:

إِنَّ وَفْدَ الْجَانِ جَاءُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص - فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَعْنَا فَأَعْطَاهُمُ الرَّوْثَ وَالْعَظْمَ فَلِذَلِكَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسْتَنْجَى بِهِمَا.^۱

قبلاً گفتیم لا ینبغی دال بر حرمت نمی باشد نهایت دال بر کراهت است. یعنی وقتی ما با این سروکاری که با روایات داریم معنای مرکوزی از لا ینبغی در ذهن ما شکل گرفته است که معنی حرمت از آنها فهمیده نمی شود لذا این لا ینبغی می تواند جهت انسانی و اخلاقی داشته باشد یعنی چون روزی بعضی موجودات است بی خود آنها را محروم نکنیم چون قاعدتاً بعد از آلودگی از آن استفاده نمی کنند.

روایت سوم روایت حسین بن زید:

۹۵۱-۵-۵ وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَقْدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ

عَنِ النَّبِيِّ ص فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ:

وَنَهَى أَنْ يُسْتَنْجَى الرَّجُلُ بِالرَّوْثِ وَالرَّمَّةِ.^۲

^۱ (۴) - الفقيه ۱ - ۳۰ - ۵۸.

^۲ گروهی را که می فرستند به جایی.

^۳ (۵) - فی نسخه - الجن - منه قده. - وكذلك فی المصدر.

^۴ وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۵۸، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

^۵ (۶) - الفقيه ۴ - ۶ - ۴۹۶۸.

^۶ (۷) - الرمة - العظام البالية و الجمع رمم (مجمع البحرين ۶ - ۷۵).

^۷ وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۵۸، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

به قرینه روایات دیگر این نهی را می توانیم حمل بر نهی تنزیهی و کراحتی کنیم.^۱
اشکال نشود که چرا ما به قرینه این روایت «لا ینبغی» را حمل بر حرمت کنیم جواب
اینکه دلالت «لا ینبغی» بر کراحت اظهر است تا دلالت این روایات که لفظ «لا ینبغی»
در آن نیامده است بر حرمت.

روایت چهارم: روایت دعائم الاسلام

۶۰۰-^۲ دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ،

وَنَهَوُا عَنْ الِاسْتِنْجَاءِ بِالْعِظَامِ وَالْبَعْرِ وَكُلِّ طَعَامٍ وَانَّهُ لَا بَأْسَ بِالِاسْتِنْجَاءِ بِالْحِجَارَةِ
وَالْخِرْقِ وَالْقُطْنِ وَأَشْبَاهِ ذَلِكَ.^۳

باز به قرینه روایات دیگر حمل بر نهی تنزیهی یا اخلاقی می شود.
با توجه به ضعف سند و قرائنی که گفته شد ،،،،
حتی ضعف سندی را درست کنیم مشکل دلالتی آن را نمی توان حل کرد.
لذا اگر کسی بخواهد احتیاط کند،،،،
مرحوم خوئی،،،، ما به مقتضای اصول در اینجا برائتی شدیم.

^۱ مشهور گفته اند که ماده نهی دال بر حرمت است حال یا وضعاً یا ظهوراً و این را ما قبول نکردیم لذا در جایی که ماده نهی آمده
است نه صیغه نهی مثل ما نحن فيه با توجه به قرائن باید فهمید که دال بر کراحت است یا حرمت لذا در اینجا هم با توجه به مقام اصلاً
تناسب ندارد با حرمت پس نیاز به ملاحظه روایات دیگر هم برای حمل بر کراحت نمی باشد حتی اگر آن روایات دال بر کراحت نبود از
این روایات که ماده نهی آمده است حرمت فهمیده نمی شود. (ب ک طه اس مد ۹۷/۰۱/۲۰)

^۲ ۱- دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۰۵ عنه في البحار ج ۸۰ ص ۲۱۱ ح ۲۵.

^۳ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۱؛ ص ۲۷۹، نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل - قم،
چاپ: اول، ۱۴۰۸ ق.

...و لو استنجی بها عصی لکن یطهر المحل علی الأقوی.

حال اگر آمد با اشیاء مقدسه استنجاء انجام داد سید می فرماینده طاهر می شود اما فعل او حرام است چرا که هتک خداوندی یا ائمه علیهم السلام است. خوب چطور طاهر می شود با اینکه گفتیم که این کار جایز نمی باشد.

دو جواب می توانیم دهیم:

یکی اینکه در تطهیر و استنجاء زوال شرط است حال یا زوال بنفسه یا بالمسح و زوال حاصل شد یعنی روایات اطلاق دارد و این مورد را هم شامل می شود.

دو: بله ادله ای که می گوید مسح به حجر و خرق و مدر مطهر است اطلاق ندارد که مسح محرم را بگیرد اما در نظر عرف فرقی بین مسح بالحجر و بالعظام و المحترقات در حیث مطهریت نمی باشد لذا قائل به طهارت می شویم.

علی الاقوی نشان دهنده شبهه ای است عمده دلیل ما اطلاق عرفی و وجه دوم است و مرجع ما عام فوقانی می شود در صورت ،،،،

مسألة ۲: فی الاستنجاء بالمسحات

إذا بقیت الرطوبة فی المحل یشکل الحکم بالطهارة

مسئله این است که اگر مسح انجام شد اما رطوبت نجاست باقی ماند در اینجا حکم به طهارت مشکل است. اگر گفتیم محل طاهر است که هیچ و اگر گفتیم نجس است با مسح کفایت می کند به صورتی که رطوبت را زائل کند یا خیر باید غسل صورت بگیرد؟

فلیس حالها حال الأجزاء الصغار

قبلاً گفتیم که در صورت استنجاء به مسح اگر اجزاء صغار باقی بماند کفایت می کند و تطهیر حاصل شده است در اینجا می گوید که حال رطوبت حال اجزاء صغار نمی باشد که در اینجا هم قائل به طهارت شویم.

سید فتوا نداد اما قائل به طهارت هم نشد.

شیخ فرموده است: «ان الرطوبة المجردة الموجود بعد المسح بالاحجار يجب قلعها اجماعاً». مستمسک ج ۲ ص ۲۲۲.

۱ رطوبت دو نوع است:

“““

در جایی که رطوبت مسری است یک بحث می کنیم در مورد خود رطوبت که آیا این رطوبت مسری طاهر است یا خیر؟

و یکی هم این که آیا محل رطوبت بعد از زوال غائط و عین نجاست طاهر است یا خیر؟

اما خود رطوبت آیا این رطوبت طاهر است یا خیر؟ این رطوبت محکوم به نجاست است به خاطر اطلاق ادله نجاست ملاقی ما ادله ای داریم که وقتی اصطیاد شده از مجموع ادله وقتی جسم طاهر با نجسی ملاقات کند ظان طاهر متنجس می شود در اینجا این رطوبت نجس است.

اما نسبت به محل این رطوبت آیا محل رطوبت نجس است یا طاهر؟ محل هم نجس است “““

پس در اینجا هم رطوبت و هم محل نجس است اما سوالی که مطرح می شود این است که تطهیر محل چگونه ممکن است آیا در تطهیر محل اگر ازاله به مسح شود کافی است یا باید با آن شسته شود محل و مسح کفایت نمی کنند.

پس در مسئله اول گفتیم رطوبت نجس است و در محل هم گفتیم محل نجس است به خاطر اطلاق ادله ملاقات.

اما در مقام تطهیر که مسئله سوم است حتما غسل نیاز است یا با مسح هم می توان محل را تطهیر کند. ادله مطهریت مسح در مقام بیان نمی باشد که رطوبت مسریه را هم در بر بگیرد چرا که رطوبت مسریه متعارف نمی باشد و متعارف رطوبت غیر مسریه است.

بله با غسل می توان تطهیر کرد اما به مسح می توان تطهیر کند اگر ،،، و شاید عبارت مرحوم شیخ هم اشاره به این داشته باشد و شیخ فرمودند يجب قلعها اجماعا اشعار به این دارد که با مسح اگر رطوبت زائل شد طاهر می شود. این نسبت به رطوبت مسریه.

اما نسبت به رطوبت غیر مسریه یعنی به نداوت یا نم به فارسی یعنی اگر دست انسان به محل بخورد خیس نمی شود که آن دو مسئله نجاست رطوبت و محل پیش می آید.

اما نسبت به رطوبت غیر مسریه در ارتکاز عرف و متشرعه موصوف به طهارت و نجاست نمی شود عرض حساب می شود متصف به وصف طهارت و نجاست نمی شود معروض است که متصف می شود که محل باشد.

اما نسبت به محل آیا محل طاهر است یا خیر؟ طاهر است به مقتضای اطلاق ادله و به لحاظ عرفی و متعارف وقتی که با حجر خودش را تطهیر می کند آن رطوبت باقی می ماند بله پارچه می گیرد اما سنگ نمی گیرد لذا گفتیم به مقتضای اطلاق ادله مطهریت مسح این مورد را هم می گیرد.

خلاصه این که اگر رطوبت مسری باشد نجس و محل هم نجس است و ممکن تطهیر المحل بالمسح و الغسل اما اگر رطوبت غیر مسریه باشد رطوبت و محل نجس نمی باشد.

مسألة ۳: فی الاستنجاء بالمسحات يعتبر أن لا يكون فی ما یمسح به رطوبة مسریة

فلا یجزی مثل الطین و الوصلة المرطوبة...^۱

قالعی که انسان با آن خود را تطهیر می کند نباید رطوبت مسریه داشته باشد و الا محل تطهیر نمی شود.

وجه این فرمایش:

مثلا این سنگی که واقعا خیس است نه اینکه فقط نم دارد نم داشته باشد که مطهر است اما اگر خیس باشد سید می فرمایند که محل طاهر نمی شود.

دقت کنید در توضیح کلام سید باید گفت که این دو صورت دارد:

یک صورت این است که این سنگ یا قالع و جسم، بدن را در اثر ملاقات نجس می کند یعنی با قسمتی که رطوبت مسریه دارد به عین نجس برخورد می کند و همان محل ملاقی قالع و ماسح با نجس، با بدن ملاقات می کند خوب بدن متنجس می شود.

صورت دوم این که است که این جسم خیس قبل از ملاقات با عین نجس با بدن ملاقات کرده است اما با غائط هم برخورد داشته است اما محلی از قالع که غیر محلی است که با بدن ملاقات کرده است.

این را دقت کنید در این صورتی که به اصطلاح بدن را متنجس نکند یعنی غیر از مقداری که در اثر خروج غائط متنجس شده است جای دیگری را متنجس نکند. این

^۱ مسألة ۳: ... نعم لا تضر الندوة التي لا تسري

مطهر است و اشکالی ندارد یا به خاطر اطلاق لفظیه ادله مطهریت بالمسح یا به خاطر اطلاق عرفی. عرف فرقی نمی بیند بین این فردی که خیس است با افرادی که خشک است در این صورت در صورت قلع و مسح محل طاهر می شود.

اما اگر آن جسم قانع و حجر بدن را در اثر ملاقات نجس کرد مراد از بدن غیر از نجاستی است که در اثر خروج غائط بدن را نجس کرد و غیر از محل خروج غائط است. دیگر ما دلیلی نداریم که این قلع و مسح محل را طاهر کند چون دلیلی که داریم این است که فقط محل به غائط نجس شود و در صورت نجاست به شیء دیگر دلیلی نداریم. در این صورت باید با ماء طاهر شود. لذا ادله ای که می گوید که مطهر فقط غسل است شامل این مورد می شود و ضمن اینکه در مرکوز اذهان متشرعه تنها مطهر از نجاست غسل است.

۱... نعم لا تضر النداة التي لا تسري

اگر قانع نم دارد در اینجا مقتضای اطلاق لفظی یا اطلاق عرفی مطهریت ماسح است.

مسألة ۴: إذا خرج مع الغائط نجاسة أخرى كالدم

أو وصل إلى المحل نجاسة من خارج يتعين الماء...^۲

وجه این که مسح کفایت نمی کند؟ اما اینکه مسح کفایت نمی کند به خاطر این است که ادله مطهریت مسح مالی جایی است که محل به غائط نجس شود اما اینکه در اینجا غسل مطهر است به خاطر اینکه مستفاد از ادله این است که غسل مطهر است و مرکوزیت غسل در مطهریت. این ارتکاز مفید اطمینان است که با غسل طهارت صورت می گیرد.

^۱مسألة ۳: في الاستنجاء بالمسحات يعتبر أن لا يكون في ما يمسح به رطوبة مسرية فلا يجزي مثل الطين و الوصلة المرطوبة ...

^۲مسألة ۴: ... و لو شك في ذلك يبني على العدم فيتحير.

دقت کنید کسی قضاء حاجت کرد و شک کرد که خونی خارج شد یا خیر یا خونی از خارج به بدنش برخورد کرد یا خیر؟ ما کدام محل را می‌گوییم با مسح طاهر نمی‌شود یکی محلی که با غیر غائط نجس می‌شود یکی محلی که با غائط نجس شده است و بعد از نجاست با نجاست دیگری هم ملاقات کرده است محل هم با غائط و هم با دم ملاقات کرده است از ادله مطهریت مسح طهارت یک محل استفاده می‌شود آن محل خروج غائط است که با غائط نجس شود اما اگر همان محل با غیر غائط یا محل دیگری با غیر غائط برخورد کند در اینجا فقط با غسل طاهر می‌شود.

۱...و لو شك في ذلك يبنى على العدم فيتخير.

اگر شک کردیم که آیا این محل با غیر غائط مثلاً با دم نجس شد یا خیر؟ آیا این محل ملاقات با غائط با بول یا دم یا... ملاقات کرد یا خیر؟ در اینجا استصحاب عدم نعتی عدم ملاقات را داریم که می‌گویید به دم و بول ملاقات نکرده است اما ملاقاتش با غائط وجدانی است لذا تطهیر به مسح در مورد شک کافی است.
این فرمایش سید و وجه فرمایش سید.

۲مسألة ۵: إذا خرج من بيت الخلاء

ثم شك في أنه استنجى أم لا

بنى على عدمه على الأحوط وإن كان من عادته...^۳

^۱مسألة ۴: إذا خرج مع الغائط نجاسة أخرى كالدم أو وصل إلى المحل نجاسة من خارج يتعين الماء ...

^۲یکشنبه ۹۶/۱۲/۲۰.

^۳مسألة ۵: ...بل وكذا لو دخل في الصلاة ثم شك نعم لو شك في ذلك بعد تمام الصلاة صحت ولكن عليه الاستنجاء للصلوات الآتية لكن لا يبعد جريان قاعدة التجاوز في صورة الاعتياد.

این مسئله مسئله ای است که می تواند از صغریات قاعده تجاوز باشد. کسی رفته است برای قضاء حاجت و بعد از قضاء حاجت و بیرون آمدن شک می کند که استنجاء کرده است یا خیر و عادت او هم این بوده است که معمولاً استنجاء می کند.

سید در صدر می فرمایند که: «... بنی علی عدمه علی الأحوط و إن کان من عاده...» اما در ذیل مسئله می فرمایند: «... لکن لا یبعد جریان قاعدة التجاوز فی صورة الاعتیاد.» از این دو کلام سید فهمیده می شود که احتیاط در صدر سید احتیاط مستحبی می باشد.

ما در ما نحن فیه دو قاعده داریم قاعده تجاوز و قاعده استصحاب که اگر که قاعده تجاوز جاری شود دیگر نوبت به استصحاب نمی رسد. قاعده تجاوز می گوید انجام دادی و استصحاب می گوید اتیان نکردی و بنا را می گذارد بر نجاست محل.

بینیم مجرای کدام قاعده است؟

پس تمام گیر ما در قاعده تجاوز است چرا که قاعده استصحاب بر او تمام است وقتی جاری نمی شود که قاعده تجاوز جاری شود اگر قاعده تجاوز جاری شد مقدم بر قاعده استصحاب است و اگر جاری نشود نوبت به استصحاب می رسد.

کسانی که قائلند که قاعده تجاوز جاری می شود حرف اینها این است که جریان قاعده تجاوز مال جایی است که کاری را انجام می دهد و شک می کند که عمل را عن غفلت ترک کرده باشد اصل عدم غفلت است و قاعده تجاوز جاری می شود یعنی احتمال عدم اتیان عمل را عن غفلت می دهد و عادت او بر انجام بوده است اما الان احتمال می دهد که عن غفلت بعد از قضاء حاجت استنجاء را ترک کرده باشد. می تواند شک او در مقارنات یا خصوصیات آن عمل باشد که انجام داده است یا خیر. این را سید قائلند.

اما منکرین قاعده تجاوز می گویند که ما کاری را انجام می دهیم و احتمال می دهیم جزئی از اجزاء عمل را عن غفلت ترک کرده ایم مثلاً نماز می خواندیم و احتمال

می دهیم که سوره را عن غفلت را ترک کرده باشیم. این قاعده مال اینجاست لذا ما نحن فیه را شامل نمی شود.

دقت کنید قاعده دو مستند دارد یکی سیره و یکی هم روایات خاصه.

در روایات خاصه موردش این است که عمل مرکب را انجام می دهد اما احتمال می دهد در حین عمل یا بعد از عمل جزئی را ترک کرده باشد اما در روایات نداریم محل اعتیادی را شامل شود اما کسانی که به محل اعتیادی سرایت داده اند به خاطر تعلیلی است که در وایت آمده است لانه اذکر از این استفاده کرده اند که مراد محل اعتیادی است.

از این جواب داده است این لانه اذکر بیش از آن امر مرکوز اشاره ندارد و این امر مرکوز مال جایی است که عمل را انجام دهد و در حین یا بعد از عمل شک کند که فعلی را انجام نداده است فقط به غیر صلاة تعمیم می دهد اما نه اینکه به جایی که محل اعتیادی باشد که استنجاء محل اعتیادی بعد از قضاء حاجت است. تعمیم به مقداری است که مرتکز است و تعمیم آن به محل اعتیادی نمی باشد بلکه به غیر صلاة است. لذا ما دلیل نداریم که تجاوز از محل اعتیادی ،،،،

سرش این است که غفلت در مرکبات کمتر است و در مرکبات وقتی کاری را انجام می دهد خود به خود اعمال را درست انجام می دهند بخلاف اینجا که قضاء حاجت بدون استنجاء کامل است و ناقص نمی باشد اما در نماز و حج و ... اگر یک جزء نباشد ناقص می شود نماز و حج. قضاء و استنجاء یک عمل مرکب نمی باشد بلکه دو عمل است که مقارن است بخلاف نماز متقوم به رکوع و سجود و قرائت می باشد و در یکی از اینها شک کند این امر نادری است لذا اصل عدم غفلت می آید. اما در دو عمل مقارن اعتیادی غفلت در آن کم نمی باشد. مثلاً شما عادت داشتید که بعد از غذا قرص می خوردید و الان شک می کنید که آیا بعد از صبحانه قرص خوردید یا خیر؟ آیا اینجا اگر احتیاط ممکن باشد احتیاط می کنید یا بنا را می گذارید بر خوردن؟ بنا را می گذارید بر نخوردن. یا لااقل مشخص نمی باشد که عقلاء در این موارد چه می کنند.

ما دو کلام داشتیم که در اینجا قاعده تجاوز جاری نمی شود و کلام دوم که از کلام اول تنزل می کنیم و می گوئیم جریان قاعده تجاوز در اینجا محرز نمی باشد...،،
هر روز که می آمده کتاب و موبایلش را بر می داشت این امر اعتیادی است احتمال غفلت در آن بیشتر از غفلت از اجزاء اعمال و افعال مرکبه.
لذا نوبت به استصحاب می رسد لذا وقتی قاعده تجاوز جاری نشد نوبت به استصحاب می رسد. البته عدم جریان قاعده تجاوز خیلی روشن نمی باشد لذا گفتیم محرز نمی باشد...،،

۱... بل و کذا لو دخل فی الصلاة ثم شك...^۲

“““

۳... نعم لو شك فی ذلك بعد تمام الصلاة صحت

و لكن علیه الاستنجاء للصلوات الآتية...^۴

گفته اند قاعده فراغ در اینجا نسبت به نماز قبلی جاری است نمی دانم که نماز قبلی را با وضو بودم یا خیر. قاعده فراغ می گوید که نماز گذشته درست است اما نمی گوید که تو وضوء داری لذا برای نماز بعدی باید طهارت محرز شود وجدانا یا تعبدا یا اصلا در اینجا نه علم وجدانی داریم و نه تعبدی داریم و نه اصلی داریم الا اصل عدم طهارت.

^۱مسألة ۵: إذا خرج من بيت الخلاء ثم شك في أنه استنجى أم لا بنى على عدمه على الأحوط وإن كان من عادته ...

^۲مسألة ۵: ... نعم لو شك في ذلك بعد تمام الصلاة صحت و لكن علیه الاستنجاء للصلوات الآتية لكن لا يبعد جريان قاعدة التجاوز في صورة الاعتیاد.

^۳مسألة ۵: إذا خرج من بيت الخلاء ثم شك في أنه استنجى أم لا بنى على عدمه على الأحوط وإن كان من عادته بل و کذا لو دخل في الصلاة ثم شك ...

^۴مسألة ۵: ... لكن لا يبعد جريان قاعدة التجاوز في صورة الاعتیاد.

در اینجا نکته دقیقی است.

مرحوم سید فرمود که «صحت» نمازش صحیح است دیگران فرمودند گفته اند لقاعدة الفراغ دقت کنید اینجا مجرای قاعده فراغ نمی باشد چرا؟ با این که من الان شک داریم در نمازی که خواندم استنجاء کردم یا خیر. در ما نحن فیه خوب دقت کنید گفته شده است قاعده فراغ جاری نمی شود چرا که قاعده فراغ اصل مومن است مال جایی است که اگر کشف خلاف شود آن عمل محکوم به بطلان است اما اگر کشف خلاف شود باز محکوم به صحت است این قاعده فراغ جاری نمی شود. مثلاً من شک می کنم که نماز صبحم را خواندم یا حمد و سوره را خواندم یا خیر؟ این جا قاعده تجاوز و فراغ جاری نمی شود چرا که اگر کشف خلاف کردیم نماز واقعا به خاطر لا تعداد صحیح است نه باطل در اینجا هم اینطور است اگر کسی بعد از نماز فهمید که نماز را با بدن نجس خوانده است و نماز را بدون استنجاء خوانده است در اینجا نماز او صحیح است به خاطر قاعده لا تعداد است.

جواب داده شده است که طهارت اگر غفلت از آن شده باشد درست است و اما اگر منسیا باشد دیگر لا تعداد نمی آید. در اینجا هم منسی شده است که بدنش را بعد از استنجاء نجس شده است و فراموش کرده است.

جواب داده شده است که نسیان مال جایی است که التفات به نجاست داشته است و در اینجا التفاتی نبوده است و ضمن اینکه نسیانی که از باب کوتاهی باشد موجب عدم جریان لا تعداد می باشد در طهارت در اینجا کوتاهی نکرده است و اعتیادا استنجاء می کرده است.

،،،، لذا اینجا قاعده فراغ جاری نمی شود گویا مرحوم حکیم از باب قاعده فراغ این را تصحیح کرده اند و قائل به صحت نماز خوانده شده اند. قاعده لا تعداد حکم واقعی است و قاعده فراغ و تجاوز حکم ظاهری است.

،،،

۱...لكن لا یبعد جریان قاعدة التجاوز فی صورة الاعتیاد.

ما قاعده تجاوز مال کجا قرار می‌دهیم؟ جایی که عمل مرکبی را انجام دهیم و در حین یا بعد از عمل جزئی انجام شد یا خیر؟

و اصالۃ الصلۃ مال جایی است که عملی را انجام دادم و شک در صحت می‌کنم در اینجا قاعده صحت جاری می‌شود.

اگر در حین نماز شک می‌کنیم که جزئی را خوان،،،،

من نماز صبح را خواندم که نمی‌دانم که رکوع را خواندم یا خیر؟ نسبت به رکوع قاعده تجاوز دارم و در نماز هم قاعده فراغ را داریم چرا که شک در رکوع موجب شک در صحت نماز صبح شده است و لو شک دومی شک مسببی و شک اولی شک سببی است. اما در اصول خوانده شده است که اصل سببی و مسببی اگر متوافقی باشند هر دو جاری می‌شوند. متوافق یعنی هر دو مومن یا هر دو منجز باشد. قاعده تجاوز و فراغ هر دو مومن است.

قاعده فراغ فعل خود انسان است و اصالۃ الصلۃ فعل دیگری است.

،،، سوال باقری.

۲ مسألة ۶: لا یجب الدلک بالید فی مخرج البول عند الاستنجاء

،،،

۱مسألة ۵: إذا خرج من بیت الخلاء ثمَّ شكَّ فی أنه استنجی أم لا بنی علی عدمه علی الأحوط وإن کان من عادته بل وکذا لو دخل فی الصلاة ثمَّ شكَّ نعم لو شكَّ فی ذلك بعد تمام الصلاة صحت و لكن علیه الاستنجاء للصلوات الآتیة ...

۲ دوشنبه ۹۶/۱۲/۲۱.

و إن شك في خروج مثل المذي بني على عدمه لكن الأحوط الدلك في هذه الصورة

،،، مذي یک مایع چسبنده است ،،،

دلیل یکی از این دو می تواند باشد :

دلیل اول استصحاب می باشد نمی دانم مذي حائل است از وصول ماء محل خارج شد یا خیر. ،،، استصحاب می گوید خارج نشد.

مناقشه:

این اصل مثبت می شود چرا که لازمه عقلی عدم خروج مذي عدم غسل محل است.

دلیل دوم:

سیره متشرعه است که در سیره این طور است که اگر احتمال می دهند مذي خارج شده است دست نمی کشند و خودشان را می شویند وائمه هم در این سیره چیزی نگفته اند و سکوت کرده اند و احتمال می دهیم وجود مذي حائل را ولی اعتنا نمی کردند.

مناقشه:

این سیره محرز نمی باشد که اصحاب وقتی احتمال می دادند، مذي حائل را اعتنا نمی کردند و اگر چنین سیره ای باشد در مرآی و منظر نبود است و جلوی دیگران این کار را انجام نمی دادند و به کسی بازگو نمی کردند.

حتی اگر سیره هم باشد ممکن است که منشأش غفلت باشد و می گویند که هر چیزی هم باشد با ریختن آب از بین می رود.

لذا فرمایش سید وجهی ندارد لذا اگر احتمال وجود مذي حائل و مانع را دهد و شک در تطهیر کند و شک کند استصحاب می گوید که طاهر نشده است و استصحاب بقاء نجاست محل را دارد و دیگر نوبت به قاعده طهارت نمی رسد.

الان که می خواهیم نماز بخوانیم باید طهارت بدن را احراز وجدانی یا تعبیدی یا اصلی عملی داشته باشیم و خوب وقتی شما شک دارید و فرض این است که این شخص وسواس نمی باشد در اینصورت این اصول جاری می شود.

احتمال دارد که اگر مردم این احتمال را نمی دهند از باب غفلت می باشد لذا این شخص وسواسی و غیر متعارف می شود.

نگویید که شارع که واقف بوده است و اگر مشکلی داشت سکوت نمی کردند و این سکوت نشان دهنده این است که مشکلی ندارد جواب اینکه سکوت شارع هم ممکن است از این جهت بوده است که طهارت شرط ذکری است لذا همین که غافل باشند کفایت می کند برای نماز.

لذا نه سیره مشخص است و نه استصحاب جاری است اگر شک کند - که معمولاً شک نمی شود چرا که با ماء از بین می رود - اینجا باید احتیاط کند.

اشکال آقای باقری،،،،

مسألة ۷: إذا مسح مخرج الغائط بالأرض ثلاث مرّات كفی

مع فرض زوال العين بها.

این فرع سید می خواهد بگوید ما گفتیم یک از مطهرات مسح مخرج غائط به حجر می باشد اینجا می گوید فرقی نمی باشد که کدام ماسح و کدام ممسوح است یکبار حجر را به خودش می مالد و یکبار مخرج را به حجر می مالد فرق نمی کند به خلاف وضو که در مسح باید پا را مسح کنید و نمی توان با پا دست را مسح کنید یا با دست باید سر را مسح کنید اما اگر با سر دست را مسح کنید این کفایت نمی کند.

اما در اینجا فرق نمی کند.

دلیل: دو دلیل دارد:

دلیل اول:

اطلاق عرفی ادله مسح به حجر. در آن روایات مسح به قطن و حجر آمده است و مخرج ممسوح است و قطن و حجر ماسح است و در نزد عرف فرق نمی باشد بین اینکه کدام ماسح باشد. روایت این را در بر نمی گیرد اما عرف فرقی نمی بیند. یعنی عنوان مسح شامل هر دو صورت می شود اما روایت مسحی را گفته است که حجر و قطن ماسح می باشند الا اینکه عنوان را مسح بالحجر و بالقطن بگیرید می شود الغاء خصوصیت. مشخص است که تمام اینها برای زوال عین نجاست است و برای زوال فرقی نمی کند که کدام ماسح و کدام ممسوح باشد. یعنی عرف تمام موضوع را زوال می داند.

وجه دوم: روایت.

وسائل الشیعة ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۱۶

۸۳۳-۵-^۱ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ الْوُضُوءُ الَّذِي افْتَرَضَهُ^۲ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ لِمَنْ جَاءَ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ بَالَ قَالَ يَغْسِلُ ذَكَرَهُ وَ يَذْهَبُ الْغَائِطُ^۳ ثُمَّ يَتَوَضَّأُ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ.

این ادله بنا بر این است که ما موضوع را مسح بدانیم اما اگر زوال بدانیم که مشخص است که اصلاً فرقی نمی باشد.

^۱ (۶) - التهذيب ۱ - ۴۷ - ۱۳۴.

^۲ (۷) - في نسخة "افترض". (منه قده).

^۳ شيخ حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.

مسألة ۸: يجوز الاستنجاء بما يشك في كونه عظما أو روثا أو من المحترمات.

وجهش برائت است اما این برائت را در مورد محترمات نپذیرفتیم چرا که وقتی امری مهم باشد این امر مهم باعث می شود که اطلاقی برای ادله برائت نبینند. این بنابر این است که این مسح با عظم و روث حرام باشد.

...و يطهر المحل...

قبلا گفتیم اگر اینها محترم باشد و با اینها تطهیر کند این ها حرمت تکلیفی دارد اما اثر وضعی را دارد و اگر گفتیم که حرمت تکلیفی ندارد که دیگر واضح است که زوال نجاست و مسح شده است و مقتضای روایت، طهارت است.

و أما إذا شك في كون مائع ماء مطلقا أو مضافا لم يكف في الطهارة بل لا بد من العلم بكونه ماء.

مایعی داریم که نمی دانیم آب است یا مضاف است مثلا گلاب است یا مثلا سرکه سفید است این را ندانستیم در این صورت نمی شود تطهیر کرد به این مایع بلکه باید احراز کند ماء است.

وجه:

بیان خیلی روشن دارد که استصحاب نجاست دارد بعد از اینکه با این مایع تطهیر می کند شک در طهارت می کند و استصحاب می گوید که نجس است که یک وجه روشن و قابل قبول است.

یک بیان دیگر هم می توان ذکر کرد که این وجه مثل وجه قبلی روشن نمی باشد. و آن حکم به عدم کونه ماء به استصحاب عدم ازلی است. بگوییم که این مایع قبل از وجود ماء نبود و الان کذاک یعنی من با مایعی خودم را تطهیر کردم که شارع تعبد کرده

است که لم یکن ماء. گلاب به ما هو گلاب منشأ اثر نیم باشد موضوع تکلیف یا عدم تکلیف نمی باشد و عنوان مستقلى نمی باشد که استصحاب کنیم عدم کونه گلاباً این اشکالش این است که استصحاب عدم ازلی است و ما این را جاری نمی دانیم.

هذا تمام الکلام فی بحث الإستنجاء.